



792

یکم آذر (صورتجلسهء نشستِ احمد کسروی با "پاک دینان") ، 1323

فرستنده این شماره : ایرج هاشمی زاده



xalvat.com

چرا داور نباشید و تماشاچی باشید؟!؟

آقای دکتر شهید نورایی گفتاری در مهنامه سخن درباره کتاب دادگاه نوشته که می باید گفت: نوشته شیرین و خود نمونه شیرین نویسیست. من با سپاسگزاری بایشان بچند جمله پایین می پردازم :

آقای دکتر ایراد گرفته اند که من دلائل را کوتاه و مختصر ذکر کرده و تفصیل بعضی نکات حساس را بوقت دیگر محول گردانیده ام . این ایراد آقای دکتر راست است . من خستوانم که موضوع بسیار بزرگ است و با آن کوتاهی بس نمی بایست کرد و امید مندم در چاپ دوم بچاره این عیب توانم پرداخت . اما « نکات حساس » گمان می کنم خود آقای دکتر می دانند که بآن « نکات حساس » باین زودی نباید پرداخت و آن « ریشه بدبختی » را باین زودی و با حال کنونی نشان نتوان داد .

اما « موضوع بغض شخصی » باید بگویم آقای دکتر گمان بفرمایند بهتر است آقای دکتر بفرمایند کدام داستانی را که نوشته ایم راست نبوده؟!؟ آقای دکتر می نویسد : « ما که تماشاچی بیطرفی بیش نیستیم » . من میخواهم بگویم : چرا داور نباشید و تماشاچی باشید؟!؟ اگر مرد دانشمند و مبین دوستی همچون شما نیز داور نباشد پس که داور خواهد بود؟!؟

احمد کسروی

xalvat.com

بهای کتاب در همه جا

۱۵ ریالست

جایگاه فروش کتابهای ما

کتابهای ما در تهران گذشته از دفتر پرچم در مغازه وحدت با فروش میرسد نشانی : خیابان شاه روبروی گرمابه نادری مغازه وحدت .

بنام پاك آفرنده جهان

چنانکه از پیش آگاهی داده شده بود روز چهارشنبه یکم آذر در خانه آقای کسروی جشن باشکوهی برپا گردید. برنامه چاپ شده بدست باشندگان داده شده بود. در ساعت شش و ربع آقای کسروی نشست را گشاده بگفتار پرداخت:

گفتار آقای کسروی

نخست سیاسی می گزارم که آقایان ازدور و نزدیک باینجا آمده اند که در این جشن که ما می داریم همراهی نمایند. اما گفتاری که خواهم راند: باید دانست که مادر هر کاری از دیگران جدایییم. من نمیخواهم چون نشستی هست برای سرگرمی شما جمله بردازی کنم. این کار دیگرانست. بلکه سخنانی را میدارم و سه چیز را یادداشت کرده ام که می خواهم باشما بگفتگو گزارم. این يك گفتگو است که باشما خواهم کرد. بشنوید و بفهمید و باخرد خودتان داوری کنید و اگر سخنی میدارید شما نیز بگویید.

یکی از آن سه چیز داستان «روزبه» است. ما بارها روزبه را معنی کردیم. روزبه یا عید آنست که در کشوری پیشآمد بزرگ تاریخی بسود آن کشور رخنه و مردم برای ارجشناختن از آن پیشآمد و از بدید آوردند گاش و تازه گردانیدن یاد آنان، روز رخدادهش را روزبه گردانند که همه ساله در آنروز جشنی گیرند. چنین روزبه سودهایی تواند داشت. گذشته از آنکه خود بیداری و هوشیاری توده را رساند هزارها کسانرا و ادارد که از جانشانی در راه کشور و بدید آوردن ماندهای آن پیشآمد باز نایستند. **xalvat.com** مثلا در فرانسه شورش رخنه داده که یکی از پیشآمدهای بزرگ تاریخی بوده. اینست هر سال مردم فرانسه روزی را بنام آن پیشآمد جشن می گیرند و باد پیشگامان شورش را تازه می گردانند.

در روز پیش در روزنامه ها خواندیم که در کشور شوروی روز ۱۹ نوامبر جشن توپخانه گرفته اند و شادبها کرده اند.

افسوس که در ایران این نیز معنی خود را از دست داده. در این کشور یکی از بدبها عیدها نیست که گرفته می شود. من می برسم: هجدهم ذیحجه چه عید نیست... می گویند: در آنروز پیغمبر اسلام علی را بخلافت برگزیده. می گویم: نخست

این داستان دروغست. چنین چیزی نبوده. دوم بتاریخ ایران چه هستگی داشته؟! امروز چسودی از آن توان برداشت؟! خلافت که میوه اش را عربها و ترکها خورده و سپس هم بوسیده شده و از ریشه برافزاده ایرانیان بنام آغاز آن جشن می گیرند. آیا این نمونه نادانی يك توده نیست؟! xalvat.com

روز پانزدهم شعبان را جشن می گیرند و می گویند: «روز ولادت امام زمانست». ما بارها پرسیدیم و باز هم می پرسیم: آیا این داستان امام زمان راستست؟ آیا چنان کسی هست و بداند انسان که می گویند خواهد آمد؟ اگر چنان چیزی هست و خواهد آمد و خرد و دانش آنرا بر است می دارد همه مان بپذیریم و چشم براه آمدنش باشیم. اگر چنان چیزی هست و خواهد آمد و جهانرا با يك نیروی «فوق العاده» به نیکی خواهد آورد مادبگر نکوشیم و رنج ببوده بخود ندهیم. بارها اینرا پرسیدیم و پاسخی نشنیدیم.

آنچه ما میدانیم این از ریشه دروغ است. چنان کسی نه بوده است و نه خواهد آمد. چنان چیزی را نه دانشها می پذیرد و نه خرد بر است می دارد و نه تاریخ از آن آگاهست.

چنین افسانه بی بایی را دستاویز کرده اند و جشن می گیرند. آیا چنین توده ای را بهره مند از فهم و خرد توان پنداشت؟! آیا از چنین عیدی مردم چه سودی توانند برد؟! آیا جز آنست که هر ساله یاد این «خرافه» تازه شود؟! جز آنست که مردم نادان بیودن چنان امامی باور بیشتر کنند و بآمدنش امید بیشتر بندند و بهمان باور و امید بدبختی های خود را فراموش کنند و در پی چاره نباشند؟!.

یکدلیل روشن بآنکه این عیدها بزبان توده می باشد آنست که ما دیدیم در ایت سه سال وزیران که بیگمان دشمن این توده اند و بدبختی آن میکوشند همین عیدها را که کمتر شده بود بحال نغست باز گردانیدند.

شنیدنیست که بیشتر این عیدها را ناصرالدینشاه گزارده. همان پانزده شعبان تا سال ۱۲۷۴ نمی بوده. در آنسال ناصرالدینشاه عیدش گردانیده دستور جشن و چراغان داده. يك پادشاه نافهم و فریبکار برای فریب مردم و خاموش نگه داشتن آنان باین نمایشها پرداخته و اکنون ما باید پیروی از کارهای سراپا زیان او نماییم.

ما اینها را روزه (یا عید) نمی شناسیم. باید اینها از میان رود. ما روزه را بمعنی راستش گرفته ایم. اینست تاکنون چهار روزه می داریم: یکی همین یکم آذر که روز پیدایش مهنامه پیمان و آغاز کوششهای ماست.

دیگری یکم دیماه که در آنروز برای سوزانیدن کتابهای زیانمند جشن می‌گیریم.

دیگری نوزدهم که آغاز سال و آغاز بهار است.

دیگری سیزدهم مرداد که روز داده شدن مشروطه است. دیگران آنرا چهاردهم مرداد می‌گیرند. ما آنرا غلط میدانیم و سیزدهم را می‌گیریم.

چیزی دیگر که میخواهم با شما گفتگو کنم داستان سیاست است. چنانکه میدانیم از چندی پیش در ایران کشا کشهایی بعنوان نفت پینا شده که روزنامه‌ها و حزبها در آن پا در میان داشته‌اند. جز ما که در کنار بوده‌ایم. از اینرو کسانی چنین میدانند که ما از سیاست بدوریم و خود را کنار می‌گیریم. ولی چنین نیست و من میخواهم در اینجا گفتگویی در آن باره کنم.

ما از سیاست بر کنار نیستیم. چیزی که هست ما سیاست را نیز بمعنی راستش گرفته‌ایم. سیاست چیست؟ سیاست « همبستگی یک توده با توده‌های دیگر و چگونگی آن همبستگی » است. سیاست آنست که یک توده راهی برای زیست خود در میان دیگر توده‌ها باز کند و رفتارش با آن توده‌ها از روی فهم و اندیشه باشد.

ما امروز همسایگانی می‌داریم. دولت روس، دولت انگلیس، دولت ترکیه، دولت عراق، دولت افغان. با توده‌ها و کشورهای دیگر جهان نیز از دور همبستگی می‌داریم.

سیاست آنست که ما بدانیم با این همسایگان و همچنان با دولتها و توده‌های دیگر چه رفتاری پیش گیریم. راهمان در میان اینهمه توده‌ها چه باشد؟ برای آینده چه چیزهایی را بدیده گیریم؟

مسیاست اینرا میشناسیم ، و از این زمینه نه تنها دور و بر کنار نمی‌باشیم ، خود در آنیم و کوششهایی بکار می‌بریم . ما در سیاست بهترین و روشنترین راه را پیش گرفته‌ایم .

ما می‌گوییم : ایرانیان باید نیک باشند - نیک باشند تا بتوانند بادیگران هم‌پا گردند - می‌گوییم : باید بدیهارا از خود دور گردانند . خواهید پرسید : نیکی چیست ؟ چگونه نیک توان بود ؟ کدام بدیهاست که باید دور گردانید ؟ ما پاسخ این پرسشهارا داده‌ایم . ما نیکیهارا باز نموده و راه نیک‌شدن را نشان داده‌ایم . بلکه خود پیش افتاده به پیمودن آن راه پرداخته‌ایم .

در نیکی هم تنها نیک بودن یک‌دسته از جوانان درس خوانده بس نیست . باید همه نیک شوند . باید مردان نیک شوند ، زنان نیک شوند ، شهر نشینان نیک شوند ، ده نشینان نیک شوند .

ما دانسته‌ایم که مردمی تا نیک نباشند از نیکیهای جهان بهره نتوانند یافت . دانسته‌ایم توده‌ای که آلوده بدیهاست بیای دیگران نتواند رسید و هاپهوی و غوغا نیز در این زمینه کناری انجام نتواند داد . اینهارا دانسته‌ایم و اینست گفته‌ایم : باید این توده نیک باشند تا بتوانند از نیکیهای جهان بهره یابند ، تا بتوانند بادیگران هم‌پا باشند . این پایه سیاست ماست .

xalvat.com

آمدیم بر سر همسایگان . آیا رفتارمان با آنها چه باشد ؟ ما می‌گوییم : با همه باید یکسان رفتار کرد و یکی را بدیگری نگزید . دودولت روس و انگلیس که همسایگان بزرگ و نیرومند مایند در باره سیاست بر خوردهایی باهم میدارند و خواهند داشت . ما باید در میانه

می‌یکسو بائیم .

اندیشه‌ای در میان ایرانیان رواج گرفته که ما باید خود را
یکی از این دودولت نزدیک گردانیده دیگری را از خود دور سازیم .
اینست دسته‌ها پدید آمده : یکدسته هوادار انگلیسند و یکدسته هوادار
روس و باهم سخت می‌نبردند . اگر از ما پرسند هر دو دسته راه کج
میروند .

آن‌اندیشه از ریشه غلطست و دوزیان بسیار بزرگ را دربر میدارد .
نخست‌این ، استقلال خود را از دست دادند . ما که یکی از آندودولت
نزدیک شویم باید اختیار خود را باو سپاریم . داستان ما با آن ، داستان
روداست بادریا . رودی که بدریا می‌پیوندد ناچار است که بآن درآمیزد
و نابود شود و از میان رود ، و جز این راهی نیست .

دوم ما که خود را یکی از آندو بندیم دیگری آسوده نخواهد
نشست . و ما را هم آسوده نخواهد گذاشت . کشور آشفته و درهم ما
میدان کشاکشها گردیده آشفته‌تر و درهم‌تر خواهد شد .

کسانی اینرا باور نمیکنند که ما بتوانیم خودمان خود را راه ببریم .
اگر هم بازبان چنین چیزی را بپذیرند دلهاشان آنرا نخواهد
پذیرفت . راستش هم آنست که توده‌ای با اینحال که ایرانیانراست
خود را راه نتواند برد . این چیز است که ما نیز خستوانیم و در این باره
سخنی نیست .

سخن در آنست که توده در اینحال نماند و بآلود گیهای خود چاره
کند و بهتر گردد ، و در آن هنگام است که خواهد توانست خودش خود
را راه برد . بهمین شوند است که ما پیش از هر کاری به نیک گردانیدن

توده می کوشیم .

کسانی در اینجا هم سخنی میدارند . می گویند : « این توده نیک نمیشود » . ولی ما پاسخ این را در نوشته های خود داده ایم . بیشتر این کسان آناند که نمیخواهند خودشان نیک شوند و توده را نیز نیک نمیخواهند . تنها آرزویشان آنست که اگر در زبردست بیگانگان هم باشد باین توده فرمانرانند و یایشوایی نمایند .

برخی نیز می گویند : « این دولتها نخواهند گذاشت ما نیک شویم » . ولی اینهم بهانه پوچست . ما اگر بخواهیم نیک شویم هیچدولتی از ما جلو نتواند گرفت .

دولتها همیشه از بدبها و آلودگیهای يك توده سودجویی کرده آنها را افزار کار خود گردانند . هیچگاه جلو نیک شدن رانند گرفت . آنگاه این دولتها که سخن از آنها می رود توده های آزادیخواهی را در پشت سر می دارند . توده انگلیس همیشه بیرق دار آزادی بوده . توده روس را همه میدانیم که بچه کارهایی در راه پیشرفت آزادی بر خاسته اند . تاریخ آنها نزدیکست و فراموش نگردیده . ما که بنیک بودن خود کوشیم هر زمان که نیاز مند شدیم آواز خود را بگوش توده های روس و انگلیس توانیم رسانیم . هر زمان که خواستیم از آنان کمک توانیم خواست .

در جهان نیکخواهان فراوانند . ما اگر به نیکی کوشیم از هر گوشه جهان ، از میان نیکخواهان پشتیبانان خواهیم داشت . بهر حال این سیاست ماست که نیک باشیم و خودمان خود را راه بریم و با همسایگان یکسان رفتار کنیم .



آقای ابراهیم کاویان (آگاه)

در این زمینه بسختی نیاز هست . ما چون آنها را نوشته ایم در اینجا از گفتن باز می ایستم . تنها داستانی را که بتازگی زخم داده و در اینجا گواه سخن تواند بود یاد می کنم :

xalvat.com

دیروز رفته بودم به اداره شهر بانی . یکی از سران آن اداره که خود مردی بنجهاد باشدت ساله است چون مرا دید چنین پرسید : « پارسال هم میخواستم از شما بیرسم چرا حافظ را میسوزانید فرصت نشد ؟! »

پیرار سال که مارا بدستاورز کتابسوزان بفرمانداری نظامی کشیده و از آنجا بشهر بانی فرستاده بودند ، چون از نخست وزیر دستور داده بودند رهامان کنند این مرد آمد و مارا رها گردانید . اکنون پیرار سال را پارسال میخواند و این نمونه دل مردگی اوست که در این دو سال نخواستی بجوید و بیرسد داستان کتابسوزان چیست و اینهمه کتابها که مانوشته ایم یکیرا نخوانده . اکنون هم از دیدن منست که بیادش افتاده .

بهر حال پاسخ داده گفتم : ما چون کتابهای حافظ و سعدی و مثنوی و دیگر مانند آنها را مایه بدبختی این توده شناخته ایم آنها را می سوزانیم که از میان ببریم . گفت : « پس من هم اگر مخالف عقیده شما بودم کتابتارا بسوزانم ؟ » گفتم : نخست شما بکشید و چنان کاری نتوانید . ولی ما گروهی می باشیم و راهی برای خود برگزیده ایم . دوم مادیوان حافظ را باین عنوان نمی سوزانیم که با « عقیده » ماناسازگار است . باین عنوان می سوزانیم که با خردناها سازگار است . با شتاب گفت : « خرد که ؟ » .

xalvat.com

گفتم : دشواری دوتا شد . شما معنی خرد را هم نمی شناسید . خرد از آن من و زن شما ندارد . خردها همه یکست . بدانسان که چشمهای مایکیست و این کلاه که روی میز است همه چشمها آن را می بینند خردها نیز چنین است . ما نیگوییم که زبان شعرهای حافظ را خردهای ما فهمیده و یا می فهمد . بلکه می گوئیم همه خردها می فهمد . من اکنون کتابی (دادگاه) در دستم است و بازمی گنم که شعرهایی از حافظ بخوانم . شما خودتان با خرد خود داوری کنید . می گوید : رضابداده بده و زجبین گره بکشای که بر من و تو در اختیار نگشودند . شما باین شعر چه می گوئید ؟ آیاراستست که بما اختیاری نداده اند و ما باید باین بختها بسازیم و اندوه بخود راه ندهیم ؟ آیا این بدآموزی نیست ؟ آیا این زیانمند نیست ؟

شما چنین انگارید که دو سال پیش که آلمانها بکشور هوروی تاختند و تاققاز پیش آمدند ، اگر مردم روسستان چنین باوری داشتندی و بجای آن کوششهای مردانه که کردند دست بروی دست گزارده گفتندی : « که بر من و تو در اختیار نگشادند » ، یا گفتندی : « صبر و ظفر هر دو دستان قدیمند » ، چه بسرشان گذشتی ؟ آیا جز این بودی که زیر دست بیگانگان باشند و بدبخت گردند ؟ آیا این فیروزی و گردنفرازی که امروز می دارند جز نتیجه کوشش و جانفشانیهای خودشانست ؟ بگوئید که شما باینها چه می گوئید .

سخنانی باین روشنی و استواری ، بجای آنکه از شنیدن تکان خورد و بنا فحشی خود پی برد ، بایک خونسردی چنین گفت : « شما به حافظ ابراد غیابی می گیرید . اگر خودش بود می دیدیم چه جواب می دهد » .

گفتم : کسی اگر خودش نباشد آیا باید بسخنش ابراد نگرند و نیکی یابدیش را نکند ؟ مثلا اگر روزنامه نویسی در روزنامه خود مردم را با شوب و تاراجگری برانگیزد و برای دلیر گردانیدن مردم دروغها بپراکند ، آیا شما که

نگهبان ایمنی شهر می باشید نسخه‌های روزنامه او را از دست مردم نمیگیرید ؟
آبادست روی دست گزارده می گوئید باید خودش باشد تا ببینیم چه پاسخ میدهد؟
نیک بیندیشید که آیا چنینست؟ آنگاه اگر حافظ نیست شما که هوادار او می باشید
هستید . شما پاسخ بدهید . ببینید بگردتان چه می رسد ؟.

این بار برگشته چنین گفت : « هیچ می دانید حافظ در چه زمانی بوده .
گفتم: مارا بازمان حافظ چکار است ؟ او در هر زمانی بوده باشد. این سخنان
او بتوده زیانمند است . ما باید آنرا از میان برداریم . شما در این باره بیندیشید .
چون دیگر پاسخی نیداشت بخاموشی گرایید . من نیز سخنی نگفتم و
برخاستم . اینداستانرا گفتم برای آنکه شما بدانید چه نادانیهای تودرتو در
مغزها آکنده شده . بدانید که مایه بدبختی این توده این نادانیهاست . بدانید که
دشمنان مادر مسکو ولندف نیست ، در این مغزهای تیره آکنده است . ما پیش
از همه باید بچاره اینها کوشیم .

xalvat.com

چیز سوم که میخواهم در برامونش گفتگو کنم بانوانند . (۱) همه میدانیم
که بانوان یک نیم مردمند . در زندگانی همراه مردانند . مارا در باره بانوان
نیز سخنان بسیاری هست که نوشته ایم . بتازگی هم کتابی بنام « خواهران و دختران
ما » بچاپ می رسد . لیکن تا امسال از بانوان نشستی نمی بود . امسال در آبادان
بانوان پاکدین پیشگام شدند و نشست برپا گردانیدند که مایه خشنودی همگی
گردید . اینست از این پس در تهران و دیگر شهرها نیز از بانوان نشستها بر پا
خواهیم گردانید .

در میان ما بانوان بسیار بافهم و شایایی هستند که ما خواهیم توانست از
فهم و تجربه ایشان سودجوییم و تکانی هم در جهان بانوان بدید آوریم . در اینجا
باید از چند بانویی نام برم .

آقای ضیاء مقدم که در پیشآمد پارسال مراغه دو برابر گزندها و زیانهای
پسایی شکیب و بایرداری بسیار نموده « سرمشق » بدیگران دادند . همسرایشان
شکیب و بایرداری بیشتر نشان داد و هنوز در جایی همچون مراغه ، یادور بودن
شوهرش ، دچار وحشیگریهای پست مردم می باشد و بایرداری می نماید . رفتار این
بانو هم باید « سرمشق » بانوان باشد .

بانو رهبری دختر شادروان شیخ ابراهیم زنجانی در میان بانوان در
فرورفتن بکنه پاکدینی و فهمیدن آمیغها در میان بانوان بیهمتاست . این بانو همانست

(۱) این بخش گفتار در گفتن کوتاهتر گردانیده شده .

که بت پرستان زنجبان گله ازو بیژادش برده بودند واین نتیجه آنرا داده که برادرش که خود مرد اروپادیده و دانشمند است برای ما آشنا گردیده .
آقای عباس هاتفی که خود از پاکدینان دیرینست همسری که برگزیده پاکدینی آشنا گردانیده که نامه اش که در پرچم چاپ کردیم نمونه ای از سهشهای آن بانوی بافهم است .

xalvat.com

آقای حسن چهره نگار همسر خود را پاکدینی کشانیده و این بانو هوش و فهمی از خورد نشان میدهد که مایه امید بسیار است .

بانو صمصامی در ارومی با ارسال نامه ای بمن نوشته بود که بسیار خوشنود گردیدم و خدا را سپاس گزاردم .

دیروز هم نامه ای از بانو ملوک چهره نگار رسیده که اکنون در دست منست .

این بانو سهشهای پاکدلانه خود را چنین بازمی نماید : « اکنون که میهن و مردمی مرا بکسار و کوشش ویژه ای واداشته باید در راه نبرد بایدها و پراکندن آمیغها با برادران خود همباز باشم و خود را آماده نموده ام . اینک بیمان می بندم که در این راه ورجاوند بکوشم و با آشنا گردانیدن خواهران خود کوشش کنم... »

همچنانکه بارها گفته ایم ما باید کوشش خود را از خانه هامان آغاز کنیم .

نخست پاک گردانیدن مغزهای خانواده هامان کوشیم . روز بروز جدایی ما از دیگران بیشتر خواهد شد و این سخت خواهد بود که شوهری پاکدین با زنی که نه پاکدینست بسازد . پس از این جوانان که میخواهند زن گیرند یکی از کارها همان خواهد بود که دختری را که برمی گیرند در میان دیگر گفتگوها او را با آمیغهای پاکدینی نیز آشنا گردانند .

مرا بسیار خوشنود گردانید که آقای زیلا که اکنون در اینجاست چون عروسی کرده بود با همسرش بدیدن ما آمدند و این دانسته شد که پیش از عروسی کتابهایی را از ما بآن بانو داده و او را آشنا گردانیده بوده . این چیز است که بچاست دیگران هم کنند .

این بسود خود مردانست که زنهاشان پاکدین باشند و آمیغهای زندگانی را بدانند و بجهان بادیده بینایی نگرند . زنان تیره مغزی که هنر شان جز جادو و جنبل نیست و از « عبادت » جز رفتن بروضه و برداختن بگریه و شیون را نمی شناسند و از نواندیشی جز دل بستگی بفر ششماهه و رفتن بسینما و بتئاتر و خواندن رمان را نفهمیده اند - از همسری با چنین زنانی خوشی نتوان دید .



آقای علیمحمد کاویان

xalvat.com

در اینجا سخن من بیابان می رسد . اکنون به پیمان بندی پرداخته خواهد شد . شاید بسیاری از آقایان معنی پیمان بندی را ندانند . ما که راهی برای زندگی بازرگانی باز کرده ایم باید بکوشیم و دیگران را نیز با آراه بیاوریم . باید با همه نادانیها و گمراهیها نبرد کنیم . ما در برابر خود سختیها می داریم . اینست باید دست بهم دهیم و بیاری خدا بآن سختیها فیروز در آییم . اینست کسانی که سخنان ما را می پذیرند تنها بپذیرفتن بس نتوانند کرد . باید بیایند و هر کوششها با ما هم دست گردند . باید بیایند و پیمان بندند .

چون این پیمان برای کوشش و جانفشانی در یکراه و رجاوندیست نخست باید با خدای آفرنده جهان نیایشی برود . نخست باید نام پاک او بزبانها رود . پیداست که کسانی پیمان توانند بست که از درون دل بگفته های ما بناور می دارند و برای کوشش و تلاش آماده اند . دیگران باید کنار بایستند .

در این هنگام درفش آورده شد و همه بیا خاستند و رو بخورآبان ایستادند و آقای کسروی نیایش آغاز کرد بدیشان :

روبه نیایش

ای آفرنده خورشید و ماه ، ای پدید آورنده جهان ،
نامت بلند بادا .

آفرید گارا بزرگتر از آنی که ما توانیم شناخت ، بلندتر از
آنمی که توانیم دریافت . خواست تست که جهانرا پدید آورده ، دست
تست که آنرا براه انداخته .

پرورد گارا بهستیت خستوانیم ، به یگانگی و توانایی و دانایت
می شناسیم . در راه خواست تو میکوشیم ، از این شاهرای که بروی
ما گشاده ای سپاس می گزاریم .

خدایا بنامت درفش افراشته ، « خدا باماست » گویان ، پا براه
می گزاریم : تا توانیم خواهیم کوشید ، بدشواریها پروا نخواهیم نمود ،
ازرنج و گزند رو نخواهیم برتافت .

آفرید گارا جهانست آشفته ویراه : گمراهیها دسته ها بسته ،
بتخانه ها سر بر افراشته ، دلها تیره گردیده ، آدمیان خوی ددان
گرفته اند .

آفرید گارا بگمراهیها خواهیم رزمید ، با آرزو ستم خواهیم
جنگید ، بتخانه ها خواهیم بر انداخت ، و آن پشتیبانی و راهنماییهای تست
که مارا فیروز خواهد گردانید .

نامت بلند بادا ای آفرنده خورشید و ماه .

روبه پیمان xalvat.com

من راه پاکدینی را دریافته ، و آمیغهای آنرا پذیرفته ام . اینک پیمان می بندم که بآیین آن راه روم ، و از هر چه نسا زگار است دوری جویم ، و در راه پراکندن آمیغها و نبرد با گمراهیها تا اندازه توانایی خود بکوشم ، و خدا را باین پیمان گواه میگیرم .

سپس چایی و شیرینی آورده شد. در این هنگام آقای محمد امام بگفتار پرداخت.

گفتار آقای امام

از چندی پیش که دانشهای نوین اروپایی بیش یا کم در ایران رواج گرفته است و مردم این کشور کم کم از زیر بار افسانه‌های دوره‌های زبونی و پستی بشر بیرون می‌آیند ملایان ما که بازار خود را در این میانه کساد دیده‌اند پس از اندیشه و دست و پا زدنیهای بسیار راه نوینی برای مردم فریبی پیش گرفته و کالای تازه‌ای به بازار آورده‌اند .

یاران ما آگاهند که کالای ملایان هزارها اخبار و احادیثی است که در کتابهاشان جا گرفته که سرتاسر پر از افسانه‌های کهن یونانی و تازی است . برای آنکه اینان این کالاها را از دست ندهند و این اخبار و احادیث بی‌بارا به مردم امروزه هم جا بزنند هر یکیشان بجهتجو پرداخته و هر خبری را که اندک شباهتی بایکی از دانشهای اروپایی دارد سر و ته‌اش را زده با آب و تابی هر چه تمامتر برخ مردم هاشمی کشیده و میگویند که پیشوایان‌شان در چند صدسال پیش، از این دانشها خیر داده‌اند . خنده دار تر اینکه برخی از این مردم فریبان بیشتر و فته و تمام کشفیات علمی را که نتیجه صدها سال کوشش صدها نفر از کاشفین و مخترعین اروپایی است به پیشوایان خود نسبت میدهند . یکی نمی‌رسد چرا هر چیزی را تا یک نفر اروپایی کشف نکند در اخبار و احادیثان نیست ولی چون کشف شدید رنگ از چندین حدیث فیهیده میشود؟! بعلاوه بر فرض اینکه پیشوایان‌تان از این دانشها غیر داده باشند چه سیدی از آن شمار است .

برای اینکه بدانید تا کجا اینان بدروغسازی پیش رفته و اخبار و احادیث بی‌بای را ولو بزور باشد بدان‌شهامی چسبانند مثال زیر را از کتاب «خدا در طبیعت» نوشته فلاماریون فرانسوی که خسرو وارسته آنرا ترجمه کرده و آقای مصلح کبیر خالصی زاده بر آن حاشیه نوشته است می‌آورم. اینک عین عبارتهای او :

« یکی از حضرت رضا پرسید معنی آیه شریفه «و السماء ذات الجبک» چیست. حضرت فرمود «هی مجبوکه الی الارض و شبک بین اصابع» معنی آنکه «همچون طوریکه کواکب را مثل رشته‌های مختلفه بیکدیگر وصل نموده است آسمان بزمین دوخته شده است». سائل گفت چگونه آسمان بزمین دوخته شده است و حال آنکه خدا می‌فرماید «رفع السماء بشیر عمد ترونها» یعنی آسمانرا بلند کرد بدون عمودی که دیده شود؟ حضرت فرمود راست است و فرمود «فتم عمد و لکن لاترونها» بنابراین ستونی است اما دیده نمیشود. سائل گفت چطور چنین چیزی میشود؟! سپس حضرت دست راست خود را بالای دست چپ گذاشت و گفت «این زمین دنیا و آسمان دنیا بر اوست همچون خیمه، زمین دوم بالای زمین دنیا و آسمان دوم بالای اوست همچون خیمه و الخ... تا زمین هفتم که آسمان هفتم بر اوست همچون خیمه و عرش خدا بر روی آن آسمان است» و همین معنی آیه شریفه است که خدا می‌فرماید «الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن» توضیح آنکه در این خبر تصریح فرموده‌اند که استقامت زمین و آسمان بواسطه اینست که بیکدیگر دوخته شده‌اند که هر یک ستونی دارند که دیده نمیشود. این حدیث و آیه شریفه تماما بجدا کمال بقوه جاذبه عمومی و قوانین کلی کیلر تصریح شده است و ما نمیدانیم بچه‌جهت این عقیده‌را به نبوتن نسبت داده‌اند. راست است که نبوتن آنرا اول دفعه در اروپا کشف کرد ولی خیلی بیش از نبوتن در قرآن مجید و احادیث شریفه تصریح شده است و عجب‌تر از همه غفلت بعضی از هلمای اسلام است.»

تا اینجا است شرح آقای مصلح. شما بیندیشید که اگر کسی از اروپاییان این کتاب را به بیند چه خواهد گفت؟! درباره نویسنده‌اش چه باوری خواهد داشت؟! آیا تمام شرقیان در دیده‌اش بی‌ارج نخواهند شد؟!.

چیزیکه هست خالصی زاده‌ها از پست بودن شرقیان در نظر دیگران چه باکی دارند؟! آنان دوست میدارند شرقیان پست و نادان باشند تا بر آنها آقایی

xalvat.com

کنند!.

آنان بهر شکل باشد آقایی خود را نگاه دارند و بازار خود را از گرمی



آقای جوانبخت (یکی از یاران با ارج ما)

نیندازند !! و در این راه پروای هیچ گونه بی‌آبروگری نیدارند . برای آنکه گفته‌ام روش‌تر گردد باز يك صفحه از کتابی را که نادرست انجمن ملایان چاپ شده گواه می‌آورم . آن کتاب بنام اسلام و علم امروز است که در صفحه ۷۸ چنین می‌نویسد : «در فواید مکس - از حضرت صادق مقولست که اگر مکس بر طعام مردم نمی‌نشست همه کس بمرض خوره (جذام) مبتلا میشد و نیز از حضرت رسول نیز نقل کرده‌اند که اگر مکسی در ظرف طعام یا آب بیفتد آنرا غوطه دهید و بعد دور بیاندازید زیرا در يك بالش زهر است و در بال دیگرش شفاست » .

سبس میگوید : «اهمیت علمی این دو خبر هنوز بر ما معلوم نشده . ولی مثل آفتاب پیش ما روشن است که روزی علم صحت آنرا ثابت خواهد کرد و بدین لحاظ از خوانندگان دانشمند تمنا دارم اگر باین فواید برخوردند بما خبر دهند» تا اینجا از آن کتاب بود . پس از این مقدمه می‌خواهم بیک مطلبی پردازم . چنانکه برادران بیاد دارند چندی پیش آقای کسروی در کتاب پاسخ بدخواهان این نکته را یادآوری کرده بودند که قرآن زمین را مسطح نشان میدهد و دلیل این سخن آیات ذوالقرنین را ذکر کرده و تصریح کرده بودند که اساس استدلال

کلمه « بلغ » (رسید) است . زیرا در قرآن چنین میگوید « حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تقرب فی عین حمئة » که معنایش آن است که ذوالقرنین بفرویدگاه خورشید رسید و نیز میگوید « واذا بلغ مطلع الشمس » که معنایش آن است که ذوالقرنین بدرآمدگاه خورشید رسید .

xalvat.com

ایشان تصریح کرده بودند که رسیدن بفرویدگاه و بدرآمدگاه خورشید جز در صورت مسطح بودن زمین معقول نیست .

باز برادران اینرامی دانند که انجمن ملایان کتابی چاپ کرده و برکننده که مقصودشان پاسخ دادن بآن استدلال بوده . من چندی پیش آن کتاب را دیدم و بسیار در شگفت شدم . زیرا در آن کتاب خواسته اند بازو جمله ها چشم بندی کنند . یعنی همان مطالبی را که در کتابها بوده است و بارها گفته شده و ابدأ تأثیری در موضوع نامبرده نخواهد داشت دوباره برشته نوشتن کشیده اند . کوتاها شده گفته های آنان دو چیز است : یکی آنکه می خواهند بگویند کلمه « وجد » در جمله های قرآن بمعنی تصورات و مقصودشان اینست که خورشید نه آنکه در حقیقت از جایی طلوع و یا در چشمه تیره غروب کرده . بلکه ذوالقرنین چنین تصور کرده . دیگر آنکه کلمه مشرق یا مغرب که امروز هم در زبانهای دنیا بکار می رود جاهاتیست که اصطلاحاً آنها را مغرب و مشرق گفته اند . این خلاصه مطالب بسیار دور و دراز آن کتابست . این سخنان علاوه از آنکه مناقشه بردار است اساساً مربوط بایراد آقای کسروی نیست . زیرا آقای کسروی تصریح کرده که حرفشان بر سر کلمه « بلغ » می باشد که بمعنی رسیدن است . اینک خود جمله های پاسخ بدخواهان که برایتان می خوانم : می نویسند : « از کجای قرآن استفاده می شود که زمین مسطح و ستاره ها با آسمان کوبیده است ؟ . . . » . می گویم : در داستان ذوالقرنین در قرآن گفته می شود : « حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تقرب فی عین حمئة » . باز گفته میشود حتی اذا بلغ مطلع الشمس » . درباره این داستان سخنان بسیاری رانده شده . ولی من از همه آنها چشم پوشیده و تنها بدو جمله « بلغ مغرب الشمس و بلغ مطلع الشمس » می پردازم . آیا رسیدن بفرویدگاه خورشید یا بدرآمدگاه آن جز بایکرویه و هموار بودن زمین تواند ساخت ؟! آیا با گرد بودن زمین کسی بفرویدگاه یا در آمدگاه خورشید تواند رسید ؟!

می دانم خواهند گفت ذوالقرنین چون بکنار دریار رسید و از دور دید خورشید در دریافروود می رود آنجا را فرویدگاه خورشید پنداشت . می گویم : این تاویل است . در این آیه نامی از دریا برده نشده ، بلکه گفته شده « که دید در چشمه پر از گل

سیاهی فرومی رود» و پیداست که خواستش دریانیت. آنگاه دوباره می گویم سخن ما در رسیدن است و باز می گویم اگر زمین گرد است کسی هر چه برود بفروند گاه و یا در آمد گاه خورشید نخواهد رسید . <

xalvat.com

تا اینجا جمله های پاسخ بدخواهان بود . اکنون شما ببینید آن پاسخ ملایان در برابر این جمله ها چه اندازه پرت است . اما اینکه می گوید مقصود از مشرق و مغرب جاهائی است که اصطلاحاً مشرق و مغرب نامیده می شوند باید گفت آقایان واژه شمس را در آن جمله های قرآن که مضاف الیه واژه های مغرب و مشرقست فراموش کرده اند و با عمداً از نظر دور داشته اند . در هر حال خواستم آنست که چون ملایان خود را رو برو با این آیات دیده اند که بادانش ناسازگار است و پاسخ خردپندری به ایرادهای دانشمندان نداشته اند ، هر يك از بندار خود يك تئوری درست کرده اند که در کتاب نامبرده دوتا از آن تئوریها که هر دو باهم نمی سازد آورده شده است :

یکی تئوری سیده ال دین شهرستانی است که برادران او را می شناسند که از استادترین ملایان است که در عراق می نشیند و هر چند سال یکبار برای پول اندوزی به ایران آمده از حاجیان انباردار گرانفروش که جز خوردن خون مردم بیچاره کاری ندارند پول می گیرد . این مرد کتابی بنام الهیة الاسلام نوشته است و تمام کشفیات ستاره شناسان اروپایی را بزور به اخبار و احادیث پوسیده چسبانیده است . او در باره ذوالقرنین چنین می گوید : «ذوالقرنین یکی از پادشاهان یمن بوده است. این پادشاه از مملکت خود یمن حرکت کرده و بطرف مغرب آفتاب (نسبت بغاک یمن) حرکت کرده و شمال افریقا را پیروده و باقیانوس اطلس رسیده است که در کشتی نشسته و هر چه در دریا سیر کرده است بجایی نرسیده جز آنکه بنظرش آمده که خورشید در دریا فرومی رود سپس از آنجا برگشته و بطرف مشرق یعنی چین حرکت کرده است و چون بآنجا رسیده است چینها از او خواهش کرده اند که برای جلوگیری از یاجوج و ماجوج که همان طوایف شمالی چین بوده اند سدی بسازد . (این بود کوتاهشده گفته های هبة الدین)

باین تئوری چند ایراد وارد است: نخست کدام پادشاه یمنی با این جاه و جلال در تاریخ توان یافت که قلمرو حکومتش از طرفی چین و از طرفی اقیانوس اطلس بوده است؟! دوم در قرآن آشکارا می گوید که ذوالقرنین به در آمد گاه خورشید رسید. آیا مگر در آمد گاه خورشید ممالک چین بوده است؟! سوم دیوار چین با سنگ ساخته شده و حال آنکه قرآن میگوید که سد ذوالقرنین با آهن و مس گذاشته ساخته شده است . چهارم دیوار چین سه هزار کیلو متر درازا دارد و حال آنکه قرآن می گوید ذوالقرنین سدی بین دو کوه ساخت و پیداست مقصود

سد کوچکی بوده است .

تثوری دوم که بسیار خنده دارتر از اولی است نوشته سعیدی نسامی است که بقول خودش از تفسیر مسولوی محمد علی هندی برداشته است . در این تثوری اسکندر سردار یوش اول تطبیق شده و می گوید : « مقصود از ذوالقرنین صاحب دوشاخ و راجع است به رؤیای حضرت دانیال که در آن از قومی که دارای دوشاخ بوده بحث شده است ، و آنرا بسلطنت مد و پارس تعبیر کرده اند » سپس چنین می گوید : « مقصود از مطلع شمس سرحد شرقی مملکت داریوش است و مقصود از مغرب الشمس سرحد غربی است که همان دریای سیاه باشد و مقصود از سه ، اسکندر همان دیوار در بند است که در قفقاز ساخته شده و با جوج و ماجوج قومی بوده اند که در حدود مشرق مملکت سومریها و مغرب مدیها زندگانی می کرده اند و زبان فارسی نمیدانسته اند . » تا اینجا است گفته های او .

نیک بنگرید ، آقایان برای اینکه بازار خود را از گرمی نیندازند چه پندارهای بیبایی از خود در آورده اند . آنان از خود پادشاه درست کرده و بمملکت گیریش وا داشته اند .

یکیشان می گوید ذوالقرنین پادشاه یمن بوده است . دیگری می گوید مقصود از ذوالقرنین داریوش اول بوده . سومی خواهد گفت ذوالقرنین همان امپراطور حبشه بوده است . باری بهتر بود خاموش باشید تا چنین رسوا نشوید .

آیا اینست تحقیقات دانشمندان دینی که آنهمه درباره آن هیاهومی کنید ؟ آبا هر کس این دو تفسیر ناسازگار را ببیند بریش نویسنده اش نخواهد خندید ؟ آخر تا کی پندار بافی ؟ تا کی مردم فریبی ؟ تا کی دکانداری ؟

پیدا است که آنان هیچوقت از این دکان های خود دست بر نخواهند داشت . با کوششهای ماست که این دکانها باید برچیده شود . با کوششهای ماست که باید این مردم فریبی ها برداشته شود با کوششهای ماست که باید این توده از این زبونی بیرون آید .

خدارا سپاس که با دست راهنمای ارجمند راه بر انداختن این آلودگیها را شناخته ایم . کنون بر ما بایاست که غیرتمندان و نیکخواهان این توده را پیدا کرده و آنان را از این راه ورجاوند آگاه سازیم تا همگی پیمان برادری با هم بسته ، دست بهم داده ، این توده بیچاره را ازین تیره روزی و بیچارگی بیرون آوریم و آنان را که انگیزه پراکندگی و بدبختی این توده شده اند کیفر دهیم . بی گمان است که بزودی با پشتیبانی آفریدگار پاک و با کمک غیرتمندان باین خواست ورجاوند خود خواهیم رسید .



آقای آزادی

سپس آقای آزادی برخاسته بگفتار پرداخت .

گفتار آقای آزادی

نخست روزبه یکم آذر را بهمه برادران پاکدین خجسته باد میگویم . خدا را سپاس در این چندسال همواره پیشرفته ایم وروز بروز بر شماره آزاد مردانی که دست برادری بسوی مادر ازمی کنند افزوده میگردد . خدا را سپاس در نبردهایی که برای ازمیان بردن بد آموزیها و کمراهیها پیش گرفته ایم پیروز بوده ایم و هیچ نیرویی نتوانسته است از کوششهای خدایی ما جلو گیرد . اکنون درست یازده سال است که راه ورجاوند پاکدینی آغاز یافته ، و ما امروز را بنام آن روز فرخنده ، روزیکه آینده این کشور را برام دیگری انداخته و برای سرفرازی این توده شالوده استواری ریخته شده است ، روزبه می گیریم . امروز یازده سال است که راهنمای پاکدینان راهنمایی جهان را بگردن

گرفته و پیمان نهاده که از پانزدهمین و این راه ورجاوند را پیش برد. اکنون جای بسی خرسندی است که گروه زیادی از مردان پاکدل و جوانان غیرتمند جان برکف نهاده‌اند و برای پیش بردن این راه ورجاوند بهر گونه فداکاری آماده شده‌اند. هم اکنون که ما در اینجا نشسته روز به گرفته‌ایم، هزاران مردان غیرتمند در همه ایران نشستها برپا گردانیده و پیمان برادری استوار می‌گردانند، پیمان می‌بندند که خواست ورجاوند آفریدگار را پیش برند و بآبادی جهان کوشند. این توده بدبخت را از گرداب سرافکنندگی و بیچارگی بیرون آورند و شاهراه آمینهارا بدانان بنمایند. این پیمان ورجاوندی است که بسته میشود. پیمانست که سرنوخت یکتوده بیست ملیونی بسته بآنتست، آبادی و آسایش جهانیان بسته بآنتست، خشنودی آفریدگار پاک بسته بآنتست.

xalvat.com

جهان کنونی گرفتاریهای بسیار دارد. بلکه باید گفت سراپا گرفتاری است. دولتهای آزمند سیاه‌ها آراسته بنا بودی هم میکوشند. هم اکنون در همه جای جهان میدانهای خونین جنگ برپاست. هر ساعت هزارها جوان بگاک و خون می‌نلظند و هزارها خاندان بی سرپرست میگردند.

جهان باین بزرگی که آدمیان توانند هر توده‌ای بخشی از آنها نشیمن گیرند و برادرانه با هم بزنند و بآبادی آن کوشند و خشنودی آفریدگار پاک را بدست آورند، خوی بست آزمندی آنان را واداشته که بر سرهم کوبند و بویرانی جهان بردازند. هیچگاه جهان چنین روزی بخود ندیده بوده.

امروز فلسفه مادی جهانرا نبردگاهی نموده و آدمیانرا به نبرد بسیار سختی واداشته است. نبردی که اگر از آن جلو گرفته نشود مایه بدبختی آدمیان خواهد گردید، نبردی که اگر به حال خود گذاشته شود همواره در میان خواهد بود و هر چند سال یکبار جنگ جهانی در گرفته جهان را بآتش خود خواهد سوزانید.

دین که باید راهبر زندگی آدمیان باشد و بآنان راه زیستن نشان دهد، آنان را بآباد گردانیدن جهان و خشنود نمودن آفریدگار وادارد، اکنون به یکبار از میان رفته و جای خود را بیک رشته اندیشه‌های پست داده است. اندیشه‌هایی که در هر توده‌ای راه یابد مایه سرافکنندگی و نابودی آن توده خواهد شد. از یکسو نیز مادیگری که خود گمراهی بسیار ریشه‌دار و بزرگ‌گیت در سراسر جهان پراکنده گردیده، و این که بابد آموزیهای کیشها درهم آمیخته توده‌ها را گیج و سرگردان گردانیده. در میان این توده‌ها از همه سرگردانتر و بدبخت‌تر مردم ایرانند. این

توده در میان توده‌های شرقی نیز از همه گرفتار تر و سرگردانتر می‌باشند، بلکه اگر راستی را بخواهیم باین مردم نام توده نتوان نهاد. زیرا هر گروهی که در یکجا گرد آمدند دارای نام توده نتوانند بود. توده آمردمی را گویند که در سرزمینی که می‌نشینند آنجا را خانه خود دانند و آنگاه همه هم باور و همدست باشند. یک توده که در یکجای زمین توکویی بیمانی در میان ایشان هست که در سود و زبان و نیک و بد باهم اقبال باشند و در خوشی و سختی از یکدیگر جدا نگردند. خردمندان و پاکدلان دست بهم داده با گزاردن قانونها و پدید آوردن اداره‌ها آن کشور را راه برند.

xalvat.com

یک مردمی هنگامی توده شمرده میشوند که در میانشان برآکنندگی نباشد. هنگامی توده شمرده میشوند که بغوشی و نیکی یکدیگر و آبادی سرزمین خود دلبسته باشند.

اینهاست چیزهایی که یک توده باید دارا باشند. اکنون آیما توانیم باین دسته که در زیر نام ایرانی گرد آمده‌اند نام توده نهیم ۱۲... ۱۵ بایست میلیون مردم که در این کشورند هر یک راهی جداگانه پیش گرفته‌اند و هر یک نابودی دیگران را خواهند. در این ۱۵ میلیون، ۱۵ کیش گوناگون است که هر یک دیگری را بوج دانسته بیرون آنرا کشتنی میدانند و همه آنها گمراهی و نادانست.

شمیگیری که در این کشور کیش همگانی است و بیش از دیگر کیشها بیرو میدارد سراپا گمراهی است. خلاصه آن کیش اینست که: «خدا جهان را باس دوستی چندتن آفریده است. و مردمان باید آن چندتن را بزرگ دارند و همه زندگی خود را برای پرستش آنان دانند. پس از هزار سال آنان را فراموش ننموده و برای مرگ آنان سر گویند و روی خراشند. بروی گورها ایشان بار گامها سازند و هر زمان که توانستند بدیدن آنها روند و در برابر سنگ و چوب گردن کج کنند و نیاز خود را از آن گنبدها خواهند. همان رفتاری که بت پرستان بابت‌های چوبین و آهنین و طلا بین می‌نمودند اینان با گنبدهای سیمین و زرین نمایند. سرشته‌داری را از آن آنان و جانشینانشان شمارند و اگر کسان دیگر سر رشته را دارند و کارها را پیش برند، آنان غاصبتند، جایزند، باید بآنان کمک نمود و تمامیتوان بکارشکنی کوشید».

صوفیگری که بسیاری از سران این توده بآن آلوده‌اند و بدآموزیهای آن مغزهای گروه انبوهی را تپاه نموده، کوشش در راه زندگی را بپهوده می‌داند و بر آنست که باید بایستکاری و مفتخواری روز گذرانید، باید گدایی را پیشه گرفت. از آن شرم نمود. زندگی توده‌ای و همدستی و برادری ارجی نهاد و بگرد این کارها نرفت.

خراباتیگری که باید گفت همه ایرانیان بآن آلوده اند جهان را هیچ و بوج می بنداردومی گوید: «باید دم را غنیمت شمرد و باخوشی و میخواری و کامگزاری گذرانید و در بند گذشته و آینده نبود» .

بهایبگیری که کیش تازه است و چنانکه همه یاران میدانند تار بیخچه درازی دارد ، مایه پراکندگی بسیار شده است . بیروان این کیش کوشش در راه کشور و توده را ناروا می شمارند و با اندیشه های پستی که میدارند به پس افتادگی این توده کمک های هناینده ای می نمایند . اینان باید بکوشند و پول گرد آورند و برای پیشوای خود به عکس فرستند که او در آنجا خوش گذرانند و به اینان درس بیفیرتی و پستی آموزد . اگر روزی دشمنی بکشور رونود آنان را از استادگی بازدارد و به بی غیرتیشان وادارد .

مادیگری که بتازگی از اروپا بایران آمده آب به بنیاد همه اینها انداخته و با این همه نتوانسته است آنان را از میان بردارد . بیچاره ایرانیان هم آن و هم این را نگاه داشته اند .

xalvat.com

مسیحیان ، ارمنیان ، آسوریان ، جهودان ، کردان ، و عربان هر یک دسته های جدایی هستند که با این کشور دشمنی ها نموده نابودی آنرا بادست نیگهانگان خواستارند برای انجام این خواست بست خویش بهر کاری دست میبازند . اینان بیوسان روزی هستند که نابسامانی در کشور رخ دهد و اینان بجان ایرانیان افتاده کینه های چند ساله جویند و سیاهکار بهای بیش از اندازه نمایند .

گذشته از اینها هزاران اندیشه های گوناگون در این کشور رواج می دارد که هر یک باخشیج دیگری می باشد و یکی دیگری را ناتوان نموده و هر یک از آنها در مغز های این توده جایی برای خود باز کرده است . پیداست که این اندیشه های درهم که در مغزها گرد آید آنها را از کار اندازد و مایه تباهی آن گردد . این يك قانون علمی و طبیعیت است که چون دو چیز آخشیج هم در یکجا گرد آمدند یکی آن دیگری را ناتوان نموده از کار اندازد . من بامثالهایی اینرا در اینجا روشن میگردانم : ما اگر گلوله آهنی گداخته ای را در آب سرد فرو بریم آهن گداخته سردی آب و آب گرمی آهن را گرفته و هر دو از کار خواهند افتاد . اگر آتش را در آب اندازیم آب آتش را خاموش کند و آتش آبرا بخار نموده بهوا فرستد . همه میدانیم که سرچشمه کارهای آدمی مغز اوست . مغز است که فرماندهی تن را بگردن گیرد و فرمانها فرستد که بکار بسته شود ، و این مغز چون از کار افتاد در همه کارهای آدمی نابسامانی رخ دهد . يك توده ای با این مغز های آشفته که هزاران بدآموزی در آن



آقای ضیاءمقدم

جا باز کرده است چه کاری تواند؟! ... بیگمان از مغزهای بیکاره هیچ کاری بر نخیزد و این هوده را دهد که: توده بدبخت سر افکنده ای همچون ایرانیان کنونی را بدید آورد. يك درد بزرگ دیگر این توده داستان «دسته بدخواهان» است که ماتازگی از بودن آنها آگاه شده ایم. ببینید بیچارگی يك توده را: وزیران و سررشته داران خاین کشورند و بازور و نیرویی که بدست می آورند تنها بآن می کوشند که این توده را از پیشرفت بازدارند و در گرفتاری و بدبختی که میدارند پایدار گردانند. من نمیدانم این داستان را با چه زبانی سرایم و چه افسوسی خورم. درین آ آدمی هم تا باین اندازه بست میگرد که بشکورت و توده خود باین گونه خیانت کند؟! من افسوس بآن میخورم که از آدمی که برگزیده آفریدگانست چنین بستی دیده شود! افسوس بآن میخورم که چنین نامردانی که تاریخ جهان را لکه دارمی کنند از میان توده ایران برخیزد! افسوس بآن میخورم که از سالهای دراز رشته کارهای این کشور در دست آن نامردان بوده و آنچه توانسته اند به بازیان رسانیده اند - مشروطه ما را آلوده گردانیده اند، از پیشرفت دانشها جلو گرفته اند، برای ماجوران فرهنگی زهر آلود بنیاد گزارده

اند ، صوفیگری و هیبگری و صدها آلودگی را که در میان بوده نگزوده اند از میان برود - باز میگویم : بسیار جای افسوس است .

اینها فشرده گمراهیهای این توده است . تا هنگامیکه این گرفتاریها هست و این بندهای بوج و بدآموزیها در مغزهای ایرانیان است هیچکاری از پیش نخواهد رفت . یکتوده با این اندیشه های پراکنده هیچ کاری نتوانند کرد و سرنوشت آنان چو نابودی نیست ، جز این نیست که توده های آژمند آنان را زیر دست گیرند و بآنان فرمان وادارند . از یکسو کشورشان را از دستشان گیرند و آنانرا سزاوار آزادی و سررشته داری ندانند و از یکسو با بدآموزیها و پراکنده گیها آنان را از اندیشه رهایی از این بدبختیها بازدارند . آنانرا سرگرم کارهای بوجی از شعر سرودن ، یاوه بافتن ، روضه خواندن ، زیارت رفتن ، بت های سیمین وزرین پرستیدن ، گنبد برافراشتن ، دین فروختن و . . . گردانند و خود از این پراکنده گیها سودها برند .

xalvat.com

اکنون سخن من در آنست که ماهمه این دردها را دانسته ، و بهمه آنها چاره اندیشیده ، و پابراه کوشش و چاره جویی گزارده ایم . ما شاهرای بروی این توده باز کرده ایم که بیگمان راه رهایی و فیروزی اوست . آنرا راه شامی دانید و آنانکه نمی دانند باید کتابهای ما را بخوانند تا بدانند .

ایتراه را راهنمای ما باز کرده و ما به پشتیبانی او برخاسته در راه پیشرفتش بهمه گونه جانفشانی آماده گردیده ایم . من بهتر میدانم در اینجمله هایی از نوشته های خود راهنمایان آورم :

« یکره خدایی بادست یکتن گشاده گردد ولی بادست یکتن بیش نرود ، همواره مردان با کدل و غیرتمندی باید که آنرا را بیش برند ، همیشه بوبکرها و عمرها و علیها باید تا یکره خدایی بهوده رسد ، پیشگامان خردمند و غیرتمندی باید که پیش افتند و دیگران را راه نمایند ، آمیغ پژوهی که يك نیروی خدادادی است کسی باید که آمیغها را روشن سازد و خردها را بدآوری خواند و کسانی نیز آن آمیغها را بگوشها رسانند . »

کنون ای برادران غیرتمند ، پیشگامان این راه خدایی ماییم ، ماییم که باید پیش افتیم و این آمیغها را بگوشها رسانیم . این بدانید که یگانه راه رستگاری ایرانیان و جهاننات این راه خدایی است ، اگر این گوشهای ماسودی ندهد و این توده از گرفتاریها نرهند دیگر هیچگاه نخواهند رهید . نه تنها ایران جهان نیز هیچگاه روی خوش بخود نخواهد دید .

باید تا زود است باین بدبختیها و سرافکنندگیها پایان داد . ماراهنمایی جهانرا بگردن گرفته ایم و شاهراه با کدیتی را باینندان آسایش جهان می دانیم ، خواهانیم که جهان در زیر پرچم با کدیتی آباد گردد و جهانیان با آیین های ورجاوند آن بخوشی زیست نمایند . چیزیکه هست راز کارما نخست بخود پرداختن و سپس دیگران را براه آوردنست . ما تا از هم میهنان خود يك کشور با کدین پدید نیاوریم نخواهیم توانست جهانرا بیا کدیتی آوریم . اینست باید بکوشیم و برهماره یاران بیفزاییم و يك دست نیرومندی پدید آوریم که خود را راه برند و سرفرازانه زندگی کنند و جهان را براه راست خوانند

xalvat.com

ما بیماریهای این توده را نیک دانسته ایم و اکنون بچاره آن می کوشیم ، مادر یافته ایم که بیماریهای این توده بیش از همه اندیشه های پراکنده است که در میان آنان می باشد ، بیش از همه از آنجاست که توده اینکه در این کشور می زند هر يك دیگری را کشتنی می داند و بنا بودی هم کوشند ، چنین توده ای چگونه تواند زیست؟! این نشدنی است که بهایی ، شیعی ، سنی ، صوفی ، خراباتی ، مادی ، جهود ، ارمی و زردشتی در یکجا زندگی و دست برادری بهم دهند . اگر آب و آتش در یکجا گرد آمدند اینان نیز تواند با هم زیست کنند .

باید بی پائی این گمراهیها را روشن گردانیم و آنانرا بیکایک براندازیم . ما در کتابهای خود که برای از بین بردن این پراکندگیها و پدید آوردن يك توده سرفراز و نیرومند نوشته می شود ، بوی اینهارا روشن نموده از خردمندان و دانشمندان داوری خواسته ایم . به پیشوایان هر يك از این دسته ها نیز پیام فرستاده میگویم :

ای مردان پستی که دین را افزاری برای دکانداری خود ساخته اید ، مگر بیست ملیون مردم که در این کشور می زند افزاردست شما نیست که آنانرا اینگونه تهی مغز و گمراه می سازید؟! چرا دنبال کار نمیروید که از مفتخواری بی نیاز گردید و بنا بودی توده نکوشید؟!.

ای دسته بدخواهان ، ای سران کمبانی خیانت ، ای سیاه درونانی که بگردن گرفته اید این توده را همواره در حال پستی نگاه دارید و باید آموزیهای گوناگون جلو پیشرفت آنانرا بگیرید ، چرا شرم نمی کنید ؟ چرا بدبختی بیست ملیون ایرانی بیچاره در دل سنک شما کوچکترین هتایشی ندارد؟! آخر بیست ملیون آدمی نتوانند فدای هوسهای پلید شما گردند؟!.

ای نامردان پست ، بدانید که ما شمارا شناخته ایم ، بدانید که بی برازهای

نهانتان برده ایم . پس از این فریب شمارا نخواهیم خورد ، تاکنون ما شمارا وزیران ، سرلشکران ، پیشروان و دانشمندان این توده می شناختیم و شما با آسانی می توانستید زهر خیانت را بکام ما فروریزید . ولی اکنون دانسته ایم که شما آن بدنهادهانی هستید که برای نابودی مادسته بسته اید . ای ساعدها ، فروغیها ، هزیرها ، نخجوانها ، حکمتها بدانید که شمارا شناخته ایم . شما را شناخته ایم و بارانتان را هم شناخته ایم .

سخن خود باز میگردد ، یگراه خدایی که بدید می آید در گام نخست سرو کارش با مردان با کدل و آمیغ پژوهش ، با مردانیست که خود در جستجوی نیکیها و راستیها هستند ، با مردانیست که پیرو خورد و داوری آن می باشند . پیداست که همه مردم از اینگونه نیستند . مردان ناپا که درون و بیخود همیشه بوده اند هستند . اینست گام دوم آنراه خدایی برداختن باین ناپا کان باید بود . گام دومش این باید بود که بر سر این ناپا کان کوبید و از سر راهشان بردارد . این شیوه ایست که همیشه بوده است و خواهد بود .

امارا خدایی ما هنوز مرحله نخست خود را پایان نرسانیده و هنوز سرو کارش با دلیل فہمان و آمیغ پژوهانست . اینست از مرزهای که می تواند بپراگندن آمیغها می کوشد و بیابایی کتابها بیرون می دهد . همین امسال در هشتتاهی که از آغاز سال رفته گذشته از هفت شماره پرچم هفتگی هجده کتاب بچاپ رسیده و پراکنده شده .

می خواهم بگویم ما تا کنون نخواسته ایم بکسی دست باز کنیم و آمیغها را با نیرویی که می داریم پیش ببریم ، تاکنون همیشه افزارمان دلیل بوده . با اینحال چون برخی بستنهادهانی در این توده هستند که سرمایه شان ریشخند و بیفرهنگیست و در برابر نوشته های سراپا آمیغ ما زبان بسنغان بستنی می کشانند ما نخواسته ایم در برابر آنان خاموش باشیم ، نخواسته ایم آنان را بی کیفی گزاریم . بلکه آماده شده ایم که بآن بیفرهنگان فرهنگ بادهیم . آماده شده ایم که نمونه ای از جانفشانی های خود را بپه بپه مانیم .

xalvat.com

برای این خواست بزرگ است که جوانان غیرتمند دسته نیرومندی پدید آورده و نام «رزمنده» بخود نهاده اند . جوانان غیرتمندی که باین نام شناخته میباشند خواستشان کیفی دادن بآن مردان بست و پلیدی است که بیفرهنگی خود را نشان میدهند . مادر برابر این بست نهادان خاموش نتوانیم نشست ، ما نتوانیم دید که بی غیرتانی در برابر کوششهای پاکدلانه ما بسنغان بست و زشتی بردازند . نرساست که ما اینان را رها سازیم و بی کیفیشان گذاریم . ما اینان را روسیاه گردانیده رسوای جهانشان خواهیم ساخت و سپس بنا بودیشان خواهیم کوشید . برای نابود کردن اینان ، تاپای جان ایستاده ایم و از مرگ هیچ باکی نداریم . آری ایستاده ایم که دشمنان



آقای محمدعلی امام

خود را از میان برداریم اگر چه بیبهای خون ما پایان یابد . چه خوش جانی که در راه سرفرازی يك توده و نیرومندی يك کشور فدا شود .
این بیفرهنگان بدانند : ما هیچگاه آنانرا فراموش نخواهیم کرد هیچگاه سیاهکاریهای آنانرا از دل نخواهیم زدود .
ای ملایان روسیاه و ای انبارداران پست نهاد که بار سال در تبریز و مراغه و میاندوآب آن وحشیکر بیهای پست را پیش آوردید بدانید که ما شمارا فراموش نکرده ایم و نخواهیم گرد . بدانید که شمارا بسزاتان خواهیم رسانید .
ای آقای ضیاءمقدم ، ای مرد غیرتمند که فداکارانه در برابر وحشیان پست نهاد بایداری فشاندهای و خم بامرو نیاوردی ، ما جوانان باید از شما بند آموزشیم و شما را نمونه غیرتمندی خود دانیم . ما شمارا بیدری پذیرفته ایم و راستی را که شما بدر رزمندگانید . اینکه در این نشست بیاد شما افتاده ایم و از این راه دور درودها و سبها بشما ارمغان می گردانیم .

ای مردان غیرتمندی که در آن وحشیگریها گزندیدید و زیان بردید و از خانه‌های خود دور افتادید ، ما پاکدینان جانفشانیها و از خود گذشته‌گیهای شما را فراموش نخواهیم کرد . شما درس غیرت و مردانگی بآموختید . ای نیکمردان ما از دور و نزدیک بشما درود می‌فرستیم . سہشہای خود را ارمغان می‌گردانیم . شما ما بہ سرفرازی ما گردیدہ اید .

xalyat.com

دربایان روی خود را بچوانان کشور و ہمسالان خود برمی‌گردانم : ای جوانان ما دست بہم دادہ ایم کہ این تودہ را از بدبختی رها گردانیم . زیر درفش پاکدینی گردآمده ایم کہ خود را فدای رهایی بیست میلیون تودہ سازیم . ای جوانان ما در این راه خواهیم کوشید و از رفتن جان و ریختن خونمان باک نخواهیم داشت . جانہای خود را خواهیم داد کہ در برابرش خشنودی آفریدگار ، سرفرازی تودہ ، آبادی کشور ، و بس از ہمہ آنها نیکی جهان و آسایش جهانیانرا بدست آوریم . برادران ما باین کوشش برخاستہ ایم . شما نیز از دور و نزدیک ہمپیوندید و با ما ہمدست باشید .

برادران ، ایران برای اینکہ در زیر پرچم پاکدینی آبادان گردد باید با خون ما جوانان سیراب شود . برادران، این نہال و رجاوند کہ کاشته شدہ باید آترا با خونہای خود بیورانیم .

برادران ، گفتنیہا بسیار است و با گفتن پایان نخواہد رسید . تنها دلہای ماست کہ تواند میانجی سہشہای ما گردد . من نیز در اینجا سخن خود را بیابان رسانیدہ بازماندہ را بسہشہای باک برادران بازمی‌گزارم .

زندانہ باد پاکدینی - زندہ باد پاکدینان

گفتار آقای آزادی بادست زندہا و شادمانیہا پایان پذیرفت . آقای کسروی گفت : این گفتار نمونہ ای از سہشہای جوانان نیست کہ با ما ہستند . این سخنان گزافہ نیست و نباید بود . ماچہ پیر و چہ جوان، باید برای جانفشانی آمادہ باشیم . دشمنان ما بسیار است و ما ہمیشہ در جنگیم .

باز می‌گویم : دشمنان ما در لندن و مسکو نیست، در ہمین کشور خودمانست . در اینجا نام «کمپانی خیانت» رفت . شما باور کنید کہ در این کشور دستہ بزرگی از وزیران و سرلشکران و دیگران دست بہم دادہ اند و ہمیشہ بدبختی این تودہ می‌کوشند . من سخنانی را کہ در کتاب «دادگاہ» نوشتہ ام بکنار می‌گذارم . بتازگی روزنامہ «ایران ما» نامہ ای از ساعد مراغہ ای کہ در زمان نخست وزیریش بسیدی کدا دادہ بچاپ رسانیدہ و اینک آن نامہ :



نخست وزیر

چون آقای سید محمد علی نقیب زاده از شفا یافتگان آستان قدس حضرت ابوالفضل علیه السلام و سادات جلیل القدر هستند لهذا بدینوسیله ایشان را به تمام کارمندان و روسای دوائر دولتی معرفی مینماید که در هنگام عبور هر نوع مساعدت و کمک را بایشان نموده و در حدود امکان موجبات تسهیل مسافرت و آسایش ایشان را فراهم سازند.

xalvat.com

نخست وزیر - محمد ساعد

شما اینرا بخوانید و نیک بیندیشید که چیست. مردی باتنی توانا و گردنی ستهر بگدایی و مفتخوری پرداخته، شال سبز سرمی بیچد، سوار اسب می گردد، شهرها می رود، اداره هارا می گردد، و بنام آنکه «شفا یافته حضرت عباس» است پولها از مردم می گیرد. ساعد نخست وزیر بجای آنکه اینمرد را بداد سرا فرستد و بنام ویلگردی کیفر برایش خواهد «فرمان گدایی» بدست او می دهد و بکار کثافت دولت می سپارد که در سفرهای گدایی او «در هنگام عبور هر نوع مساعدت و کمک» را باو بنمایند.

شمانیک اندیشید که آیا ساعد چندان نافهم و عامیست که بعضرت عباس و شفا دادن او باور داشته باشد ..؟ چنین کمائی درمارة اوتوان برد ..؟ بیگفتگوست که نتوان برد. پس چرا این نوشته را بدست آن گدا داده ..؟ شما بیگمان باشید که ساعد و همدستان او نقشه بسیار بزرگی درباره این کشور می دارند و این یکی از خواستههای ایشانست که این کشور یراز گدا و روضه خوان و درویش و مفتخورهای پست باشد که توده ابران در دیده بیگانگان خوار باشد که آنرا شاینده آزادی ندانند و همیشه اختیارشرا بدست ساعدها و

هژیرها بگزارند .

اکنون سخن در آنست که این دشمنان در درون کشورند و در میان خود ما هستند. ساعد مراغه‌ای تنها نیست، هزارها ساعد مراغه‌ای هست و ما که با آنان بشیرد پرداخته‌ایم خود در میدان جنگیم و اینست بجای نقشانی بسیار نیاز می‌داریم . ما باید از جان خود در گذریم . کسانی که با ما همکامند باید از سختی و گزند ترسند . پس از این سخنان، آقای احسانی بگفتار پرداخت .

گفتار آقای احسانی

گفتنی‌ها را پیش از من گفتند و در پیرامون این روز به و انگیزه پیدایش، تاریخچه مانند برادران ارجمند آنچه بایست یاد نمودند .

راستی آنست که چون ماهمگی یک خواست را دنبال می‌کنیم و یک شاهراه را در پیش می‌داریم، گفته‌ها مان همگی یکی از آب در می‌آید و آنچه می‌گوییم همگی سخنانمان در یک زمینه است .

مخالفین ما هم دسته‌های ویژه‌ای هستند که ما بهتر از خودشان آنها را میشناسیم و راه نبرد با آنها را بهتر از هر گروه دیگری میدانیم. اینست که گفته‌ها مان همگی یکی است .

هنگامیکه نادانها و کمراهها در میان توده‌ای راه یافتند و منزه‌های آنها را از کار انداختند شکفت نیست اگر گروهی فداکارانه خواستند آنها را نجات دهند ، بدشمنی با آنان بالا افرازند و گستاخانه بنچه برویشان کنند . شکفت نیست اگر سر رشته دارانشان با یرنگ و دورویی کارشکنیها کنند و نامرده‌ها از خود آشکار نمایند . شکفت نیست اگر چشم‌ها فرو بندند و دهان‌ها باز گشایند و آنچه شایسته تیره مغزان است بگویند و از نادانی نام «دانش» بریاوه گوئیهای خود گزارند. چه شایسته است که از نادانیهای اینان کله بداریم !! چه شایسته است که برای اثبات نفهمی کسیکه سالها در اروپا بسر برده است داستان ذوالقرنین را پیش کشیم !! چه شایسته است برای کسانی که معنی دانش را نمیدانند از دانشها سخن برانیم ؟

آقای امام در پیرامون داستان ذوالقرنین گفتار پرمغزی راندند ، که باران شنیدند و از داستانی که اینهمه های وهوی راه انداخته بغوی آگاه شدند . باید اینرا هم آگاه باشند که گفتگو بهمین جا پایان نخواهد پذیرفت و فردا داستان دیگری جای دیوار چین و پایه‌های پولادینش را خواهد گرفت .



آقای معتمد امام

فردا از سوره‌های قرآن اختراعات دیگری بیرون خواهد آمد و دانشمندان اروپا در شگفت خواهد گراشت. دور نیست شاید هم ملاحظتان «اروپا گشته» جنجال راه اندازند که اختراع دزهای پرنده در قرآن هم آمده است. الم یجعل کیدهم فی تضلیل و ارسل علیهم طیرا ابابیل .

و همین را دستاویز باوه سراییهای دیگری گردانیده از دانشها مثالها و دلیلها برایش تراشند .

xalvat.com

خوب گفته اند : التریق یشیت بکل حشیش .

گروهیکه دست و رو از همه بایاهای آدمیگری شستند و چون یغماگران برای نابود کردن توده‌ای به‌ریستی و نامردی توت در دادند ، از آنان چه چشمداشتی توانداشت ؟!

گروهیکه برای خود زادگاهی نمیشناسند و جز خوش خوردن و خوش آمدن معنای دیگری از زیستن نمیدانند ، چه جای آنست که برده زندگان کشیده شوند و با آنها سخن از دانشها و آمیغها رود ؟!

چنانکه گفتم ماینان را خوب میشناسیم ، و میدانیم با آنان چه بایستی کرد ، میدانیم چگونه باید کیفر اینهمه سیاهکاریهای آنان را داد ، میدانیم چگونه حساب اینهمه ذلت‌ها و بدبختی‌ها که بر این توده آورده‌اند با آنان پاک گردانیم .

... میدانیم . چرا که سرچشمه اش رایافته ایم و بخشگام آیدنش از دیر باز

کوشیده ایم و در بر بردن این راه با آفریدگار بزرگ ایمان بسته ایم .
ما این روز را روز به گرفته ایم و بیاد یازدهمین سالیکه از آغاز کوششهایمان
میگذرد پیمان تازه میگردانیم ، و خدای خود را سپاس میگزاییم که روز بروز
مارا نیرومنه تر گردانیده است :

ولی نیهانم بدخواهان ما این روز را بجای روز به چه بایست گیرند ؛ که هر روز
تا تواتر از روز پیش میشوند ، راستی اینست که رازهای خود را آشکار شده میبینند
و جز جنجال راه انداختن و ملا بازی در آوردن راهی نمی شناسند . سیاه کاریها و
جنایتها را که برای فنای این توده از سالها بدان آغازیده بودند فاش شده
می بینند . اینست که بدست و با افتاده و از هر دستاویز پوسیده ای سود میجویند .

آنهاست که تاریخ ما کوس رسوائیشان را زده و خیانتهاشان آشکار گردانیده
خود را بنشینین زده و چون بازیگران (رلهای) خود را بازی میکنند و آنچه برای
فنای یک توده بیست ملیونی لازم میدانند بکار می بندند .

ما توانا می شویم برای اینکه جز از راستیها و درستیها پیروی نمیکنیم ، و جز
بحق سخن نمیگویم . توانا می شویم برای آنکه با آلودگیهای یک توده بیست ملیونی
پایان می دهیم .

توانا می شویم برای آنکه خواست آفریدگار را بکار بندیم و شاهراهی را
بروی جهانیان بکشاییم .

xalvat.com

... این از نامردی بدخواهان ما است که بسخنان ما گوش نیده اند و دانسته
و ندانسته بیدخواهی با ما میکوشند . این از پستی آنان است که معنی زندگی را
ندانسته دل به بیهوده کاریهای خود خوش داشته اند .

در اینجا روی سخنم با کسانست که بگفته کتاب دادگاه از اندامهای
(کبانی) نیستند ولی همواره سنگ جانب داری هر گاه را بسینه میکوبند و پاکی
و نیکنامی آنان را برخ بیگانه و آشنا میکشند .

آنها اینهمه دلیلهای ما را نا شنیده می گیرند و با سخنان بی سروتهی گفتنیهای
استوار ما را پاسخ می دهند .

مامی برسیم : این شدنی است که گروهی نادان و خودخواه بر بیست ملیون
توده حکومت کنند !! این شدنی است که سالها دسته ای سودجو که خود بادستهایی
میگردند در هر حال و هر زمان بر یک توده بیست ملیونی فرمان رانند !! از خوشیها و
شادبهای آنان هر چه بیشتر سودجویند ولی هنگام سختیها و بدبختیها پا پس کشند !!

این شدنی است که با آگاه بودن از انگیزه بدبختیهای این توده باز در نگاهداری آنها گوشا باشند و با فشارند و فریاد با آسمان رسانند ، که ما بهتر از هر کس هیبها را دانسته ایم و خود بیشتر از هر کس غم این توده را می خوریم ؟! این شدنی است که دسته ای دست نادرستی بهم دهند و برای نابودی توده ای که از دسترنج آنان خود و فرزندانشان زندگی می کنند بکوشند و در هر حال خود را نشکند ؟! یا که گردد هم آیند و توده ای را در بدبختیها و آلودگیها نگاه دارند ؟!

زمانی بادست ملایان و دستار بندان در میان توده ای که از هیچ چیز خودش آگاه نیست دسته بندیها کنند و مساجد و منابر را سنگر گیرند و آلودگیهای کهنه و نو بهم درآمیزند و با آنکه خود از بوجی و بی بائی آنها آگاهند باز در برابر آمدن آنها با فشارند تا خواستهای خود را بکرسی نشانند ، و در زمانیکه دنیا با گامهای بلندی رو پیشرفت است اینان با شتاب توده خود را بیس برند ؟!

اینها شدنی است ؟!

شدنی است که گروهی رنج بزنند و دائم در کوشش و تلاش باشند و تازمانی که جان بازی و سرباختن در کار است کسی را بروای آنان نباشد ولی هنگام سود جویی پادرمیان دارند و سودها برند ؟!

شدنی است که گروهی مردانه ثابای مرگ دم فرو بندند و بازو کشایند و از بدن دارک و جان در راه سربلندی توده ای که در آن میزند دریغ نگویند ولی هنگام راحت گروهی دیگر نامردانه دست یازند و توخته های آنان را بر بایند ؟!

کاخهای صدارت و وزارت از آن میوه چینان و خود پرستان باشد ولی گورستانها و ریسمانهای دار از آن اینان ؟! خنجرهای نامردانه دژخیمان از آن سینه اینان باشد . ولی مدالهای زرین و سیمین از آن آنان ؟!

اینان با همه فدا کاریها همواره ریشخند شوند . ولی آنان بنام مردان سیاسی در کاخها جای گیرند و بر نادانی توده ای بخندند ؟!

xalvat.com دوباره می برسم : اینها شدنی است ؟!

آیا نباید باین همه بيشرمها با بیان داد و آنها را از بيشر بيه کن کرد ؟!

نبايد توده انبوهی را از شر این آزمندان رهانید ؟!

بيگمان چرا ؟!

بیگان ایتر در بازده سال بیش از این دانسته و اینروز را برای ما که پرچم خدا شناسی افراشته ایم روز به گردانیده ، تا باینهمه آشتکیها چاره کنیم .

ما با پشتیبانی خدا بردشواربها چیره خواهیم شد و بسختیها پروا نخواهیم

کرد تاروی توده ابرا که در میان شان میزیم و هر قیاری که بناشان نامیده می شوم
و جهانیان را که سود و زیانمان با سود و زیان شان یکیست در این روز به با خود
همباز گیریم .

xalvat.com

پس از پایان این گفتار، آقای کسروی بیاخته گفت : برای آنکه به فهمی
رخ ندهم اینرا باید بگویم که قرآن در نزد ما کرامیست . پیغمبر اسلام در پیش
ما بزرگست و کتابش ارجمند می باشد . این گفتگوها و ابراد گیرها بملایانست .
آن جمله های خنده انگیز آقای احسانی هم درباره آنهاست .

قرآن کتابی می بوده برای راهنمایی جهانیان . لیکن ملایان آنرا افزاری
برای نادانیها و سودجوییهای خود گرفته اند . آن گفتگو درباره « آیات ذوالقرنین »
که آقای امام یاد کردند داستانش اینست که هنگامیکه دانشهای اروپایی در
ایران رواج یافت ملایان دشمنی بسیار می نمودند و هر که را میدانستند مثلا « هیئت »
یا فیزیک خوانده تکفیر می کردند . سپس که از این رفتار خود سودی ندیدند
این بار راه دیگری پیش گرفتند و آن اینکه چیزهایی را از دانشها فهمیده و نافهمیده
یاد گیرند و آنرا با آبه ای از قرآن سازش داده بگویند که همه این دانشها در قرآن
هست ؛ و کم کم این کار دکان بزرگی گردید و نیرنگبازانی بیجان افتادند و
سودهای بزرگی بردند .

دستورهای قرآن در کنار ماند و آت کتاب و رجاوند افزاری در دست
مفتخواران نیرنگباز شد .

من در میان کوششهای خود یکی هم بجلو گیری از این نیرنگبازانم
و اینست گفتارها نوشته این باز نمودم که قرآن کتاب دانشی نیست و نبایستی بود .
قرآن تنها بادانسته شده های زمان و جای خود سازگار بوده و جز این نبایستی
بود . از جمله دلیل آوردم که قرآن زمین را « مسطح » نشان میدهد و این چیز است که
فهمیده مردم عرب می بوده .

یکدسته از ملایان که بار سال در تبریز دست بهم داده و دفترچه ای نوشته
بودند اینرا بهو گزارده از من پرسیده بودند دو کجای قرآن چنان چیزی هست ؟
من در پاسخ ایشان آبه های ذوالقرنین را یادآوری کرده و چون می دانستم که بتأویل
خواهند پرداخت و سخنانی را که در کتابهاست و من میدانم بر رخ خواهند کشید از
اینرو بازبان آشکاری چنین نوشتم که دلیل من واژه « بلخ » است . با گرد
بودن زمین کسی بفرودگاه و یا بدرآمدگاه خورشید نتواند رسید .

همین اکنون اگر کسی باشما بسخن دو آید و چنین گوید : « من میخواهم



آقای علی داودی

سفری کنم و دنبال خورشید را گرفته بروم تا برسم بجاییکه آن فرو می رود ...
آیا شما از سخن او چه خواهید فهمید؟! نه آنست که خواهید دانست او زمین
را « مسطح » می شناسد!؟

ببینید دلیلی باین روشنی ، ملایان بجای آنکه بفهمند و بپذیرند و خاموش
باشند ، چنانکه شنیدم کتابی نوشته اند که نمونه ای از گفته هاشانرا آقای امام برایتان
خواندند .

xalvat.com

بهر حال این گفتگوها با قرآن نیست باملایانست . بازمی گویم : قرآن
در نزد ما ارجمند است . مامی کوشیم آن کتاب ارجمند را از دست نبرنگبازان در آوریم .
آقای امام یکی هم نام سعیدی را برد . اینمرد دو سال بیشتر بامامی بود و
کوشهایی در راه بیمان می کرد . او نیک میدانند که آن ایستادگی که ما در برابر
بی دینی و خدا شناسی کرده ایم در تاریخ جهان مانند نداشته . آن بنیادی را که
ما برای دین و خدا شناسی نهاده ایم تاکنون نبوده . با اینحال چون آنان دین را
جز شیعیگری نمی دانند از ما کنار جسته اند و دشمنی هم نشان میدهند . آنان جهانرا
بر سر چند تن می گردانند و دین را جز بر سرش آنچند تن نمی شناسند .
همان آقای سعیدی شبی بخانه ما آمده بود . در میان سخنی گفت : « معلوم
میشود شما بحضرت صاحب العصر هم ایراد می دارید » . گفتم : « ما تاکنون

سخنی از او ننوشته‌ایم . شما از کجا میدانید ؟ » گفت « شما که می‌گویید دین باید باخرد و دانش سازگار باشد معلومست که او را نخواهید پذیرفت . از این پاسخ خنده‌ام گرفت و در دل خود گفتم : « راست گفته‌اند چوب را که برداشتی گربه دزده تکلیف خود را می‌فهمد » . گفتم : « مگر داستان امامزمان با خرد و دانش ناسازگار است ؟ » منصفانه خندید . بالینحال نتوانست با ما همگام گردد .

سپس آقای کسروی شهریار کابو بان را خواندند که چنانکه در دستور پیش بینی شده بود سخن راند . ولی آقای شهریار از سخنرانی باز ایستاد و آقای کسروی دنباله سخن را گرفته چنین گفت :

این جوان با برادرش که هر دو از شاگردان کشاورزی می‌باشند امسال بتهران آمده‌اند و چون گفتار بیکه آماده گردانیده زمین‌اش با گفتار آقای آزادی بیکتست نخواست براند . بجای او بازم سخنانی خواهم راند . این دو جوان نوس از خاندانی هستند که آبخاندان زردما ارجمند است . پدرایشان آقای علیمحمد کابو بان که در اسپهانست مردیست پاکدل و بافهم و کوشنده ، اما عموشان آقای آگاه (یا ابراهیم کابو بان) باید بگویم از کسانیست که جادردل‌های پاکدینان برای خود باز کرده .

xalvat.com

برای آنکه همه او را بشناسند این داستان را می‌گویم : آقای عبدالرحمن فرامرزی راهمه می‌شناسید . این مرد چندی پیش بجنوب رفته بود و پس از بازگشت روزی مرا دید و گفت : « من در این سفر دانستم که جمعیت شما چه مردان پاکیند . در جنوب یکی از شمارا دیدم قاضی پاکدامنست که با سخنی من سازد و از مردم پول نمی‌گیرد می‌گفتند : در خانه‌اش فرش ندارد و بروی حصیر می‌نشیند و در همانحال در کارهای خود بسیار جدیست . وضع رفتار او مایه افتخار است که در ایران چنین قضاتی هم هستند » . گفتم : این سخن شما نیز مایه سرفرازی ماست . خدا را سپاس که در باهماد ما چنین مردان پاکدامن و کاردان فراوانند .

این گفتگویی بود که با آقای فرامرزی رفت و آنچه باید بر آن افزود اینست که آقای آگاه چنانکه پاکدامنست پاکدل و باخرد نیز هست . زیرا این مرد شاعر می‌بوده و شعرها سروده بوده . بالینحال از هنگامیکه بنوشته‌های پیمان آشنا گردیده پاکدلانه بآن گراییده و دست همراهی بسوی مادر از کرده . بتهران آمد و ما او را دیدیم و از روزیکه رفته چه دل‌لار و چه در شیراز و چه در جهرم و فسا کوششهای بسیار هناینده کرده . با همه سختی زندگانی خودش بارها دیده‌شده

باداره مابول فرستاده .

آنچه شنیده میشود بتازگی در فسا سید گدایی بنام « بلاغی » ، از رده همان سید محمد علی که نامش برده ایم ، درباره اینمرد نیک بهوچیکر بها پرداخته و برخی از سران اداره ها هم با او هم آواز گردیده در پی آزار آقای آگاه بوده اند . ولی خوشودیم که ارجداری خود آقای آگاه و هوشیاری یاران شیراز جلو آنها را گرفته است و هوشیان جز رسوایی به نتیجه ای نرسیده اند .

سخن از آقای شهریار و گفتار اوست . اینجوان از گفتار خود گذشت و نوبت سخنانرا بمن داد . اینست باین جمله ها پرداختم . من خوشنود می گردم هنگامیکه بیاد می آورم که پیش از آنکه راه ما آغاز گردد دامی - بلکه دامهایی - در زیر پای این نوجوانان گسترده بود . این دستگامی که بنام وزارت فرهنگ خوانده میشود یکی از افزارهای برنده دسته بدخواهان می باشد . این دستگام برای آنست که بنام ادبیات ، فلسفه ، عرفان دامهایی در زیر پای جوانان بگسترده و آنان را گرفتار بدآموزیهای سعدی و حافظ و مولوی گرداند و مغزهاشان فرسوده سازد و دسته دسته بیرون ریزد . این دستگام شوم سالها این کار بست و شوم خود را دنبال کرده . ولی خدارا سپاس که اکنون ما با کوششهای خود جلو آنها گرفته ایم . خدارا سپاس که با همه ناتوانیها و تهیدستیهای خود ریشه آنها درخت زهر آلود را میکنیم و نزدیکست آنروزی که بیکبارہ بیفتند .

xalvat.com

پیش از آنکه راه ما آغاز شود یکجوانی همچون اینان بایستی گفته های سرایا زهر آلود سعدی و حافظرا در مغز آکند و خود نیز شاعر یا روماننویس یا روزنامه چی باشد . ولی اکنون اینجوانان نه تنها فریب وزارت فرهنگ را نخورده خود بدام نمی افتند . دامهارا از زیر پای دیگران بر می چینند . اینجوانان درد بیرستانها و دانشکده ها که هستند هر یکی مایه بیداری همراهان خود خواهند بود و آنانرا هوشیار خواهند گردانید .

بدینسان گفتارها پایان پذیرفت و نشست در ساعت هشت و نیم بانجام آمد .

گفتار آقای گسروی

روز پنجشنبه شانزدهم آذر

آقایان دانسته‌اند که آقای علی دشتی در مجلس در میان سخنان خود جمله‌هایی گفته که بیگمان درباره ماست. نخست باید دانست آقای دشتی مرد سیاست است. باید دید چه سبب سیاستی در میان بوده که او بچنان سخنانی پرداخته. این یاد آواز کتاب «دادگاه» است و با اینکه آقای دشتی برای نمایندگی در دوره شانزدهم زمینه آماده می‌گرداند. بهر حال چون سخنانیست که نماینده‌ای در مجلس گفته باید پاسخ داده شود. اینست گفته‌های آقای دشتی که از روزنامه اطلاعات برایتان میخوانم:

«... تمام چیزهایی که باید بشهوات مردم دهنه بزند ازین رفته است. يك مثل کوچکی در این موضوع گرچه مربوط بادیات است عرض کنم. آقایانی که بادیات آشنایی و شناسایی دارند میدانند که سعدی در زبان فارسی بمنزل قرآن زبان عربی است یعنی از حیث فصاحت بعد اعجاز است حافظ بآن بلند نظری باعث فخر و مباهات ایران است یعنی اگر در يك ملتی فقط حافظ باشد میتواند بآن بیاند. مولوی کتابی دارد که حقیقتاً درد تیا کتابی به آن برگی شاید نیست. بدبختانه امروز در این کشور دسته‌ای پیدا شده‌اند که میگویند اینها را باید سوزاند. اینها همگی علامت عصیان است.

مذهب جعفری مذهب رسمی است و قانون اساسی هم آنرا تصریح نموده است. عده بیروان این مذهب هم در دنیا زیاد است حالا يك عده‌ای پیدا شده‌اند که برضد این مذهب چیز می‌نویسند و انتشاراتی میدهند. تمام اینها علایم آتارشی و هرج و مرج است. باید ما بدانیم که آیا نباید این روح ترمرد و عصیانی که در همه چیز پیدا شده، بمأمور دولت يك کامیون قند میدهند که بفرستد مازندران میبرد بازار میفروشد، خاتمه داد».

xalvat.com

با این جمله‌ها آقای دشتی خواسته بفهماند که این کارهای ما از راه هوس است. باید از آقای دشتی پرسید: شما نوشته‌های ما را خوانده‌اید یا نه؟ اگر خوانده‌اید آخر ما سخنانی گفته و دلایلی بسیار آورده‌ایم. آیا شما بآنچه پاسخ میدهید؟ در برابر دلیل باید پاسخ داد. اگر نخواهید پس این چه داور است که می‌کنید؟! باین رفتار چه جدایی میانه شما آقای دشتی باملابانست؟! ملابان همین رفتار را در برابر دانشها و اندیشه‌های نوین اروپایی می‌کردند. آنان



آقای محمد اصولی

نیز ناخوانده و نادانسته دشمنی می نمودند .

ما با آقای دشتی برخوردهای بسیار داشته ایم و داستانهای بسیار می داریم و چون اوواژه بیجای «شہوات» را بکار برده من ناچارم برخی داستانها را باز گفته با آقای دشتی یادآوری کنم که کسانی که در کارهاشان دچار هوسهایند ما نیستیم . در سال ۱۳۱۲ که من میخواستم بکار آغازم گفتارهایی در روزنامه شفق سرخ که آنروز در دست آقای مایل تویسرگانی بود نوشتم . بکرشته از آن گفتارها زیر عنوان «انجام کار اروپا چه خواهد بود؟» و بکرشته زیر عنوان «زندگانی زور و نیرنگ» می بود. آقای دشتی باین رشته دوم پاسخهایی نوشت که من هم پاسخهایی دادم و آنچه فراموش نکرده ام آنست که آقای دشتی در یکی از گفتارها چنین گفته بود : « اینها مطالب کارل ماکس است ... شما باین مقاله های خود زحمتهای چند ساله اعلیحضرت راهبر می گردانید». این دو جمله هر یکی به تنهایی، در آن روز مایه گزند و آسیب برای من توانستی بود و من ندانستم چه هوسی آقای دشتی را بنوشتن چنین جمله هایی واداشته بود .

xalvat.com

سپس آقای دشتی رئیس اداره سانسور شده بود و داستانهایی از آن زمان هست . ولی من باید در اینجا کمی بکنار روم و تاریخچه پیمان را با اداره سانسور باز گویم :

بارها دیده ام کسانی شکفتی می نمایند از آنکه در زمان رضاشاه با آن

سختی سانسور پیمان با آن آزادی پراکنده شده و سخنران آزاد نوشته . باید دانست که دو سال یکم پیمان سانسوری نمی بود. در سال دوم نیز سخت گیری نمی رفت. بهر حال ماهه گفتارهای پیمان را به سانسور نفرستادیم و آنها که فرستادیم با ماشین در دو نسخه نوشته یکی را با اداره سانسور دادیم و دیگری را بچاپخانه فرستادیم. آن در آنجا روی میزها را گردیدی و هر یکی از سانسورچیها دستبردهایی کردی و این در آنجا بچاپ رسیدی و پایان پذیرفتی *

گاهی نیز داستانهایی رخدادی که اینک یکی را باز می گویم : مادر سال ششم پیمان چیزی زیر عنوان «یکسند ارجدار تاریخی» بچاپ رسانیده ایم که نامه ناصرالدین میرزا ولیعهد پیدرخود محمدشاه است و داستان گفتگوی ملا پانرا با سید باب در تبریز باز می نماید . اینرا نیز ما با ماشین در دو نسخه نوشته یکی را با سانسور فرستادیم و دیگری را بچاپخانه دادیم که چیده شد و چاپ شد و آن شماره پراکنده گردید. سپس هم «خواندنیها» همانرا از روی پیمان برداشت و بچاپ رسانید . پس از همه اینها روزی دیدم نامه ای از اداره سانسور رسید در این زمینه : «فلان مقاله شما چون راجع به بهائیتها بود برای جلب نظر بخدمت رئیس کل تشکیلات شهربانی فرستاده شده بود و ایشان مقتضی ندانسته اند اینست مقاله شما ضبط گردیده» .

من از این نامه خنده ام گرفت و پاسخی ندادم . xalvat.com

خواهید برسید : این رفتار را چرا کردیم ؟ .. داستان اینست که در اداره های دولتی ما گذشته از قانون یا اندیشه دولت ، هوس و دلخواه کارمندان نیز کارگر است . مثلا در همان اداره سانسور ، گذشته از سیاست دولت خود فروشیهای سانسورچیها نیز کار می کرد . یک گفتار که بدست نماینده شهربانی یا نماینده فرهنگ می رسید پیش از همه در پی آن بود که خود فروشانه ایرادی گیرد و جمله هایی را دیگر گرداند . پس از همه آنها نوبت آقای دشتی می رسید که استادانه دست بردهایی کند و دستورهایی دهد .

آنچه بن گران می افتاد و آن رفتار را می کردم اینها می بود ، و گرنه شما میدانید که من همیشه بدولت و سامان بندیهای او ارج می گزارم و بی روی می کنم . من سیاست دولت را دانسته چیزی که با آن سازد نمی نوشتم . ولی چه توانستی کرد با هوسبازهای کارمندان اداره سانسور ..!

راست است که این کار بیم آور می بود و گرفتاریها در پی توانستی داشت . چیزی که هست در چنین کوششهایی پروای بیم نباید کرد . امروز ما را بیمهایی هست . ولی آیا از کوشش باز خواهیم ایستاد ؟! آرزویم من بیم را بدیده نگرفته

ترس را. بکنار گزارده بودم. گاهی که گرفتاری بیش می‌آمد از راهش چاره می‌کردم. بسیاری از شما شنیده‌اید که در سال ۱۳۱۳ نه‌روز مرا در شهربانی باز داشتند.

xalvat.com

داستان دیگری برایتان بازگویم: تاریخ هجده ساله‌را که درش جلد بچاپ رسانیده‌ایم بیگمان بدانید که اگر آنها را بوزارت فرهنگ فرستاده بودیمی یا یکبار جلو گرفتندی یا فصولباشیهایی که در پشت میزها جا گرفته‌اند هر کدام هوسبازانه دست برد دیگری در نوشته‌هایش کردند و من چون آرزومند می‌بودم که تادیر نشده تاریخ مشروطه‌ای آزادانه بنویسم و بچاپ رسانم آنها را بوزارت فرهنگ نشان نداده چاپ کردم. ولی همین، چندبار گرفتاری بیش آورد.

از جمله در سال ۱۳۱۹ شبی بخانه آمدم دیدم جوانشیر بنابزیرس اداره سیاسی شهربانی کارتی فرستاده نوشته: کاری باشما هست تا ساعت ۱۱ هر وقت بخانه باز گشتید بیایید باداره سیاسی.

من کارت‌را که خواندم روانه شدم. ولی در راه باخود اندیشیدم که اگر مرا بازدارند کسی همراه نیست که بخانه خبری برد ورختخواهی بیاورد. در این اندیشه می‌بودم که بیارون الکساندر نامی که بامن کار و کالتی می‌داشت چهار آمدم و او را باز گردانیده باخود بردیم. چون بشهربانی رسیدیم و من باتاق جوانشیر رفتم گفت: «رئیس باشما کار دارد». رئیس اداره سیاسی سرهنگ فضل‌الله آرتا می‌بود که اکنون دستیار اداره شهربانیست. او نیز در اتاقش نمی‌بود و من یکساعت بیشتر نشستم تا بیاید، و چون آمد و باتاقش رفتم دیدم روی میز از جلدهای تاریخ هجده ساله گزارده شده.

گفت: آقا شما این کتابها را بوزارت فرهنگ نشان نداده چاپ کرده‌اید؟ ..
گفتم: اینها تکه تکه در مجله چاپ شده و سپس کتاب گردیده. اینست نیازی بدیدن وزارت فرهنگ نبوده.

گفت: کتاب را باید وزارت فرهنگ ببیند. اکنون در یک پرونده بچاپ این کتابها برخورداریم و وزارت فرهنگ از چاپ آن یکبار ناآگاهی می‌نماید و «مسئولیت» را بگردن شهربانی می‌اندازد.

گفتم: اگر داستان این باشد چاره‌اش آسانست. زیرا گذشته از آنکه نسخه‌های همین کتاب اکنون در کتابخانه‌های وزارت فرهنگ هست که فرستاده و گرفته‌اند، چند روز پیش نامه‌ای از وزارت فرهنگ بمن رسیده که می‌نویسد: چون یکی از دانشمندان اروپا کتاب تاریخ هجده ساله‌را از ما خواسته است بگدوره

از جلدهای چاپ شده آن بوزارت فرهنگ فرستید که بآن دانشمند «اهداء» شود .
همین نامه پاسخ خوبی بوزارت فرهنگ تواند بود .

گفت : شما اگر آن نامه را بفرستید ما برخ وزارت فرهنگ کشیده پاسخش
دهیم . با این گفتگو نشست رایبایان آوردیم و من فردا آن نامه وزارت فرهنگ را
باداره سیاسی فرستادم و بدینسان گرفتاری درگذشت .

در همانسال ما بچاپ بخش یکم تاریخ مشروطه (که خود چاپ دوم تاریخ
هجده ساله است) پرداخته من آنرا نیز بوزارت فرهنگ نشان ندادم . چاپخانه تابان
چون باما همراهی نشان می داد و بمن دلگرم می بود از چاپ آن سرباز نزد . ولی
پس از ششماه رنج و کوشش چون کتاب بایان پذیرفت ناگهان داستانی پیش آمد .
کسانی چون پیکرهیتلر را بچاپ رسانیده می فروخته اند شهربانی از همه چاپخانه ها
نوشته گرفت که هیچ پیکری پیش از نشان داده شدن بشهربانی بچاپ نرسد ،
و گرنه چاپخانه بسته خواهد شد .

xalvat.com

از این سختگیری چاپخانه تابان بترس افتاد و ازدادن کتاب بمن باز ایستاد .
من دیدم اگر پافشاری نشان دهم داستان بشهربانی خواهد کشید که هم کتاب را باز
داشت خواهند کرد و هم بازخواست سختی برای خود من پیش خواهد آمد .
فراموش نکرده بودم که بگناه چاپ کردن پیکرا بوالقاسمغات بختیاری که در
پیمان در بخش تاریخ بچاپ رسیده بود چه فشارها آوردند و چه باز پرسها کردند .
بهمتر دانستم کتاب را در چاپخانه باز گزارم و آوازی در نیاورم . پنجماء کتاب در
آنجا ماند و من چیزی نگفتم تا چون داستان شهریور ۱۳۲۰ پیش آمد و من در
آن هنگام سفر بوشهر کردم پس از بازگشت توانستم آن کتابها را از چاپخانه بگیرم .
کتاب راه رستگاری را کسانی که خوانده اند در شگفت خواهند بود که
چنان کتابی در چنان زمانی بچاپ رسیده . ما آن کتاب را نیز بوزارت فرهنگ نشان
نداده ایم . درباره آن نیز هنگامیکه بایان پذیرفت چاپخانه ترسید و ازدادش بمن
باز ایستاد . دارنده چاپخانه نامه ای من نوشت که « شما به بسته شدن مطبعه ما راضی
نشوید » . در آنچاهم کتاب چندگاهی نیمه کاره ماند تا ناچار شدیم تاریخ سال را
بر روی کتاب که ۱۳۱۷ می بود ۱۳۱۶ گسردانیم . آنگاه من سخن دادم که
یکسال از پراکندن آن در تهران دست نگه دارم و این کار را کردیم که نفیست
بشهرها فرستاده سپس در تهران پراکنندیم .

این خود نکته ایست که در توده ای که خردها ناتوانست و رشته کارها در
دست سبشها و هوسها می باشد کهنه بودن خود « عاملی » هنبانده است . چیزیکه



آقای تهماسب‌زایی **xalvat.com**

کهنه گردیده چه نیک و چه بد در پیش نخواهند بود .
اکنون بسخن از آقای دشتی باز کردیم. ایشان رئیس اداره سانسور بودند
و استادانه در نوشته‌های من دست می‌بردند . مثلاً روزی دیدم در بخش تاریخ که
فرستاده بودم هر چه لقب می‌بود - از مصمصام السلطنه و مغبر السلطنه و محتشم السلطنه -
خط زده و بجای آنها نامهای نجفقلی‌خان و هدایت و اسفندیاری گزارده .
من در شگفت شدم که ما در برداشته شدن لقبها و عنوانهای بوج از پیشگامان
می‌بودیم و اکنون آقای دشتی بپادرس میدهد .

آقایان نیک میدانند که دولت یابپتر گویم سردار سپه در سال ۱۳۰۴ با
گذرانیدن قانونی لقبهای دولتی را از شجاع‌الملک، سطوة السلطان، هزبر الممالک،
سعدالدوله و مانند اینها - از میان برده بود . ولی عنوانهای بوج فراوان - از
جناب عالی ، حضرتعالی ، خان ، میرزا ، بیک ، سید ، شیخ ، جناب مستطاب اجل
اکرم ، حضرت اشرف ، فدایت شوم ، قربانت کردم ، و بسیار مانند اینها - همچنان
می‌ماند و رواج میداشت. این بود ما چون پیمانرا آغاز کردیم از همان شماره نخست
این زمینه را دنبال کرده گفتارهای هنابنده نوشتیم آنگاه به پیروی از مهنامه «آینده»
دری در مهنامه باز کردیم برای کسانی که از «خان و میرزا» بیزاری جویند .

این کوشش کار خود را کرد و هنوز سال دوم پیاپی نرسیده بود که دولت در این باره نیز بکار برخاست و بخشنامه‌ها فرستاد که این عنوانها را از میان برند و دیگر ننویسند و تنها برای وزیران «جناب» نویسند و «جناب هالی» گویند.

از اینرو آن رفتار آقای دشتی بن کران افتاد. این بود پیش رفتن و گفتم: «اینها چیزهای کوچکیست و بکار مازیانی ندارد و توانیم پذیرفت. ولی بهتر است شما بلغزش خود بی برید. از میات بردن لقبها معنایش آن نیست که در کتابهای تاریخی نیز لقب نوشته نشود. تاریخ درباره گذشته است. ما که نتوانیم گذشته را بازگردانیم و دیگر گردانیم. آرزوی مردم صمصام السلطنه میگفتند و ما که داستان آروز را می نویسیم باید همان صمصام السلطنه را نویسیم. آنگاه این تلکرافها و نوشته‌ها که ما بعنوان سندهای تاریخی می آوریم همه بر از لقبهاست. آیا ما در آنها نیز دست خواهیم برد؟»

گفت: «نه، آن تلکرافها و نوشته‌ها باشد. ولی در جمله‌های خودتان لقب ننویسید.»

دیدم بسخن من گوش نداده. گفتم: بسیار نیک، مامیخواهیم تاریخ سلجوقیان را بنویسیم. آیا خواجه نظام‌الملک را «آقا حسن» یاد کنیم؟! آیا چنین کاری خنده آور نخواهد بود؟! چونت دیگر پاسخی نداشت خاموش شد.

چون آقای دشتی واژه نابجای «شہوات» را بکار برده من این داستاها باز میگویم تادانسته شود که آنکه پیروی از هوسها میکند مانستیم.

بهرتر است آقای دشتی و دیگر کسانی که فهم و دانش میدارند و نوشتن توانند بجای این تاخنها بیپوده بسخنان ما پاسخ دهند. آقای دشتی «ادبیات» را عنوان گفتار خود گردانیده. ما بارها نوشتیم که ما چیزی بنام «ادبیات» که در زندگانی سودمند باشد نمی شناسیم. در ایران ادبیات شعر یافتن و رمان نوشتن و یک جمله بگویم پاسخ باز کردن را می گویند و این خود کار پست و بی ارجمی می باشد. این نام «ادبیات» مایه گمراهی جوانانست و آنرا گرفتار سخنبازی می گرداند.

xalvat.com

درباره سعدی می گوید:

«سعدی در زبان فارسی بمنزله قرآن زبان عربی است یعنی از حیث فصاحت

بعد اعجاز است.»

اگر خواستشان اینست که کسانی از گلستان فارسی نوشتن را یاد گیرند

ما ایرادی نخواهیم گرفت. ما خود نیز همین را نوشته ایم. زبان گلستان شیواست

ولی معنهایش بسیار بد و سراپا زیانست . شیوایی زبان دلیل سودمندی سخن
تواند بود . در زبان عربی شعرهای امرؤالقیس بسیار شیواست و کسانی که بخواهند
عربی را نیک یادگیرند از آنها سود توانند جست . لیکن هیچگاه نباید بمعنی-
های آنها ارج گراشت .

اینکه آقای دشتی گلستانرا «قرآن فارسی» خوانده بسیار ناسزاست .
این قرآنرا خوار گرفتن و ارج آنرا نشناختنست . قرآن کجا و گلستان کجاست؟
گلستان با آن باب پنجمش از پست‌ترین کتابهاست و جز شایسته سوزانیدن نیست .
در باره حافظ می گوید :

«حافظ بآن بلند نظری باعث فخر و مباهات ایران است یعنی اگر در يك
ملتی فقط حافظ باشد میتواند بآن بیالند» .

بپتر بودی آقای دشتی «حافظ چه می گوید؟» را خوانندی و از آلود گیها
ربدآموزهای حافظ آگام گردیدی . این گفته آقای دشتی در باره حافظ بیادمن
آورد آن شعرهایی را که يك پیر صوفی، چندسال پیش در ستایش تیمور لنک گفته :
رایت تیمور شه گور کان چون بجهان شد علم داستان
حکمش از ایوانکه کیهان گذشت معدلتش زادم و حیوان گذشت

تیمور لنک خونخوار را که صد هزارها خون بیگناها را ریخته بدینسان
می ستاید و «معدلت» او را بیادما می آورد عنوان «بلند نظری» در باره حافظ
همانحال را میدارد . حافظ چندان «پست نگه» می بوده که جهان باین شکفتی
و آراستگی را هیچ و پوچ می بنداشته ، چندان پست نگه می بوده که زندگیرا جز
پر کردن شکم (اگرچه از گدایی باشد) نمی شمارده و اینست بی کاری نمیرفته و
بافرستادن غزل از این و از آن بول می خواسته، چندان پست نگه می بوده که دودستی
بدامون «جبریگری» چسبیده و آنرا رها نمیکرده و با آنکه بادیده خود میدیده
که هر که می کوشد نتیجه می برد بیایی از بیهوده بودن کوشش سخن میرانده
چندان «پست نگه» می بوده که گدایان بیخ دیوار نشین را می ستاید و می گوید :
«که صدر مسند عزت گدای ره نشین دارد» .
xalvat.com
در باره مولوی میگوید :

«مولوی کتابی دارد که حقیقتاً دردنیای کتابی به آن بزرگی شاید نیست .
داستان بسیار شکفتیست : کتاب مولوی از آغاز تا انجام در باره « وحدت
وجود » و بافند گیهای صوفیگریست . من نمیدانم آیا آقای دشتی هوادار صوفیان
شده ؟! آیا میخواهد مردم را بصوفیگری بخواند ؟! اگر صوفیگری خوبست
بس چرا خود آقای دشتی نیز نرفته ؟! بیست سال پیش که آقای دشتی بنهران آمد جز رخت

تن خود نداشت . ولی اکنون دارای همه چیز می باشد . ما نیز کار نمیداریم .
ولی می گوئیم : پس چرا درویشی ننموده و باهمان بیچیزی نساخته است ؟ پس
مرك خوبست لیکن برای همسایه ؟

xalvat.com

درباره کیش شیعی نیز همین بر سرش را می کنیم : آیا آقای دشتی شیعی است ؟
نمازمی گزارده ؟ روزه می گیرد ؟ زیارت عاشورا با صد لحن می خواند ؟ . برای ملایان
نجف پول می فرستد ؟ اگر آقای دشتی شیعیست پس در پارلمان چکار می کند ؟
در کیش شیعی پارلمان رفتن و بکارهای حکومت پرداختن گناهست ، و بولیکه
از آنرا گرفته شود حرامست . ما نمیدانیم چه راز بست که آقایان دشتیها ؟
کیش شیعی هواداری می نمایند - آنهم در پارلمان - خواهشمندیم این چیستانرا
برای ما بکشایید .

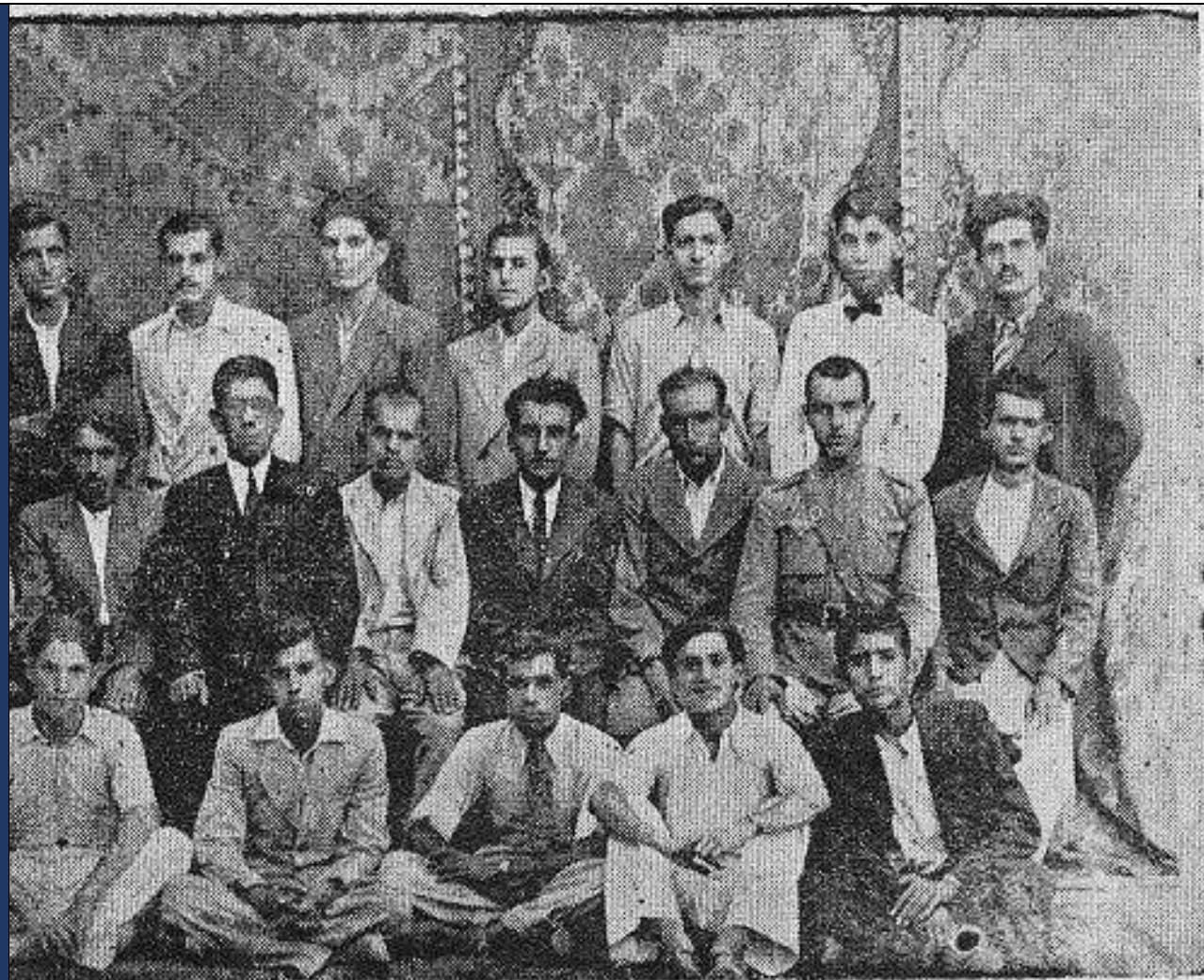
اگر فلسفه شما اینست که مردم باید همچنان گمراه و نادان بمانند و چند
تن شماها بآنان فرمانرانید این فلسفه بسیار کجست . ما این فلسفه را از شما جز
« بدخواهی » باتوده خود نمی شناسیم . اینهاست پاسخی که می بایست بگفته های
آقای دشتی دهم .



در يك زمينه ديگر هم بايد سخن رانم : دانسته ايد كه آن مردك دزد (غلامعلی
سیروس) بازيفرهنگيهايي در نامه « هراز » کرده . پاسخ اين بي فرهنگيها باو
و همچنان بدارنده هراز داده خواهد شد ولی چون می گویند نوشته که من در عدلیه
که می بودم « بناموس زن شاطر حبيب تجاوز » کرده ام و آن شوند مرا از عدلیه
بیرون گردانیده اند ، و اینگونه سخنها اگر چه از زبان بکدزد در آید جا درد لها
تواند گرفت ، آنگاه همیشه دیده ایم بدخواهات ما همانکه چنین سخنی را
می شنوند در همه جا آنرا برخ یاران ماسی کشند و آنها چون از داستان آگاه نیستند
پاسخی نمی توانند داد باید در این باره بسخنانی پردازم .

همان سخن را یکبار روزنامه ستاره نوشته بود من پروایی ننمودم و چون
داستانرا در میان تاریخچه زندگانی خود (در کتاب « ده سال در عدلیه ») خواهم
نوشت پاسخی ندادم .

این جمله « تجاوز من بناموس زن شاطر حبيب » درست داستان « حسن و
خسین دختران معاویه » است . درست مانده آنست که در یکی از دبستانها آموزگاری
بشاگردان سه واژه « ناصرالدینشاه » و « حاجی میرزا آقاسی » و « وزیر » را
نوشته دستور داده بود که از آن سه واژه جمله ای پدید آورند و بیشتری از شاگردان



این پیکر گروهی از باک‌بینان اهواز را نشان می‌دهد

که تاریخ نمیدانستند اندیشه‌شان بجای دیگر نرفته چنین نوشته بودند: «وزیر ناصرالدین‌شاه حاجی میرزا آقاسی را کشت». یا «ناصرالدین‌شاه وزیر خود حاجی میرزا آقاسی را کشت».

این بدبختان نیز چون واژه‌های «زن» و «حبیب» و «بیرون آمدن از عدلیه» را شنیده‌اند با اندیشه‌های بدخواهانه خود چنان جمله بندی می کنند .
من شاطر-حبیب نامی نمی‌شناسم وزنی بنام «زن شاطر حبیب» در میان نبوده.
داستان اینست که در سال ۱۳۰۸ که وکالت می‌کردم روزی زنی با کلفت خود بنزد من آمد. دانسته شد دعوایی بر سر حیاط با حاجی حبیب نام می‌دارد که آمده وکالت دهد. من چون دیدم کسارش کوچکست نپذیرفتم. گفتم: سید عبدالله مدرس زاده در نزدیکیهای شماست. من کارت می‌نویسم بروید باو وکالت دهید.
کارتی نوشتم و روانه‌اش گردانیدم.

xalvat.com

پس از چند ماهی که باز عدلیه رفته «رئیس کل بدایت» شده بودم روزی دیدم شوهر آن زن بنام سید ابوالقاسم همراه مدرس زاده آمدند. دانسته شد کارشان بعنوان استیناف به بدایت آمده و در شعبه چهارم که رئیس آن دکتر موسی جوان می‌بود رسیدگی خواهد شد. می‌گفتند: «چونت بسیار طول کشیده شما بسیارید تسریع شود». گفتم: دکتر جوان از بهترین قضایانست و نیاز به پشارش نیست با اینحال من خواهم سپرد.

دو سه روز دیگر همان حاجی حبیب هم آمد. او نیز شکایت از دیر کردن کار می‌داشت. باو نیز همان پاسخرا دادم. سپس که با دکتر جوان گفتگو کردم دانسته شد چون نوشته‌ای بامهر آنزن نشانداده شده و او انکار کرده دادگاه «قرار ارجاع بخبره» داده. سه تن هم برگزیده شده‌اند که باید بیابند و رسیدگی کنند و تاخیری که رخ داده از اینراه بوده.

این داستان گذشت و حکمی از دادگاه بسود آنزن داده شد و آن حکم از تمیز نیز گذشت. در آنمیان من سفری (باهیئت تفتیشیه) بغرب کردم که دو ماه بیشتر کشید و پس از بازگشت آنزرا که از شوهرش طلاق گرفته وعده‌اش پایان پذیرفته بود من بمیانجیگری علیزاده رشتی بازرگان که شوهر خواهر او می‌بود خواستگاری کرده زن خود گردانیدم و همان زنت که اکنون هم در خانه منست وزن منست.

پس از این داستان همان حاجی حبیب چنین شکایت کرده که پارسال که من با فلان زن در عدلیه محاکمه می‌داشتم میدیدم که با آنزن هواداری می‌کنند و

علتش نمیدانستم . ولی اکنون دانسته‌ام که علتش میلی بوده که رئیس محاکم باین زن می‌داشته و میخواست او را بگیرد ، و داستانی هم سروده که روزیکه بایستی کارشناسان بیابند و در دادگاه بنوشته و مهر رسیدگی کنند دکتر جوان نیامده بود و رئیس کل بدایت میرزا ابوالقاسم احمدی را که از همرازان اوست فرستاد و من دیدم که احمدی بگوش کارشناسان سخنانی می‌گفت و بآنها دستور می‌داد . این شکایت او تصادف کرده بهنگامیکه من در پرونده اوین دربار را محکوم گردانیده بودم و داور و تیمورتاش و اسدی و فاضل الملك سخت خشمناک می‌بودند و دربی بهانه‌هایی می‌گشتند که بدست آورند و مرا بزمن بزنند . خود اینان دربی کسانی می‌گشتند که شکایت از من کنند . اینست محمد رضا تهرانیچی آن شاکتی را بنزد داور برده و داور باو دل داده که شکایت خود را هرچه درازتر بنویسد و باو بدهد .

xalvat.com

چون این داستان دانسته شده سید ابوالقاسم شوهر این زن نیز پا پیش گزارده و او نیز بنزد داور رفته چنین شکایت کرده که زن من با فشار از من طلاق گرفت و او را باین کار رئیس کل بدایت واداشته بود که خودش او را بگیرد ، و من که بطلاق خرسند نمی‌بودم زخم آماده شد بولی بن دهد که سه طلاقش دهم . ولی من دو طلاقش دادم و خود نیز رجوع کردم و الان اوزن منست و رئیس بدایت برخلاف شرع او را نگاهداشته . داور باو نیز دل داده و گفته شکایت خود را بنویسد و بیاورد .

در این هنگام داور در قلهک می‌نشست و چندبار کمیسیون برپا گردانیده بود در این باره که بامن چه رفتاری کنند و چه نقشه‌ای کشند که مرا نه تنها بیکار گردانند ، بلکه بنام يك تهیتی بمحاکمه کشانند و بزندان فرستند . گذشته از داستان دربار خود داور و آن دو تن دیگر که در کمیسیون هر روز می‌بودند و من نامپاشان در اینجا نمی‌برم کینه سختی بامن می‌داشتند و فرصت کینه‌جویی بدست آورده بودند من از کارها نيك آگاه می‌بودم . زیرا منشی کمیسیون هر روز می‌آمدی و بن آگاهها می‌آوردی .

داور بنقشه خود چندان امیدمند می‌بود که دوبار «ماده واحده» آماده گردانید که بمجلس برود و هر دوی آنها در روزنامه‌ها چاپ شد که من اکنون در دسترس نمیدارم .

چنانکه می‌بینید من کاری که درخور شکایت باشد نکرده‌ام و این دو شکایت بیکیبار بیبامی بود . آنچه شکایت حاجر حبیب بود ، دعوی در محکمه خود من نبوده و

من رأیی درباره آن نداده بودم. آنکه می گفت سیارش کرده ام دلیلی نیداشت. آنکه پرونده به تیزرفته در آنجا نیز که من نمی بودم همان رأی را داده بودند. اما شکایت دوم، دهوی رجوع پس از شوهر کردن زن چه معنی توانستی داشت؟. بهر حال بکدهوی حقوقی می بود که بایستی در محکمه رسیدگی شود. اینکه گفته بود من زنا و ادا بطلاق خواستن کرده ام، بیکیبار بی دلیل می بود. ولی من اکنون بیش شما خستوانم که این کار را کرده بودم. داستان اینست که آن زن هنگامیکه برای وکالت دادن بخانه من آمده بود از جمله از شوهرش شکایت می کرد که زن دیگری هم دارد و با اینحال بی کار نیروود و بارها می آید و افزارخانه اینرا بر میدارد و می برد و می فروشد. میخواست در این باره هم و کیلی گیرد. من گفتم: «چاره این کار طلاق خواستنست. چنان شوهری چسودی دارد. آت پولیکه بوکیل خواهی داد بخودش بده و طلاق بگیر». اینرا من گفته بودم و اکنون بیش شما بنهان نیدارم. اکنون هم اگر زنی چنان شکایتی از شوهرش کند من همان پاسخ را خواهم داد و این گناهی نیست. همین دستور را قانون نیز داده است. شوهریکه بزنش خرج نیدهده باید طلاق دهد. این حکم قانونست.

از این بارها بیمناک نمی بودم و ترسی بخود راه نیدادم. ولی داوروهمدستان اومی کوشیدند. همانروزها احمدی را از کار برداشتند. سه چهار روز دیگر خود مرا «منتظر خدمت» گردانیدند. از فردای آنروز در یکی از حیاطهای عدلیه اداره ای بریا گردید. برای رسیدگی بکارهای من (بایهتر گویم: برای بسیج پرونده). دوتن بازرس بهمه و کلای عدلیه اخطار فرستادند که اگر شکایتی از من دارند بنزد ایشان رفته بگویند. چهل و دو پرونده رأیهای مرا از دفتر خواسته بمحکمه انتظامی فرستادند که بکایک را بگویند و ببینند در کدام یکی «تغلفی» از من توانند یافت. چون برای من «تهمت رشوه» نتوانستند زد و بنا فهمی و رأیهای غلط گمان نمی بردند تنها راهی که باندهش شان می رسید همبستگی بازنها و گراییدن با آنها می بود. و چون جوان می بودم راه این تهمت را باز می نداشتند. این بود بیش از همه بآن زمینه چسبیده بودته. لیکن خدایا سیاس که در همان زمینه نیز بکداستانی بیکیبار جلو شان را گرفت.

xalvat.com

روزیکه من از عدلیه بیرون رفتم فردایش بازجویی بدفتر شعبه نخست آمده با یک برخاش با آقای میر احمدیان مدیر دفتر، (که اکنون یکی از قاضیان دیوانت کیفر است) گفته بود: «آن فرعون از تخت افتاد!». چون این بازجویان که بدفتر آمدندی و خود فروشیها کردند من بارها جلو شان را گرفته گفته بودم از



آقای سروان هاشمیزاده

دفتر بیرونشان را نند . اکنون بکینه آن مرا فرعون می خوانند .
آقای میراحمدیان گفته بود : « پس چرا دیروز نمی توانستی این سخوت را
بگویی ؟ » با پر خاش گفته بود : « هنوز هم طرفداری می کنی ؟ » . سپس
گفته بود : « بیمار اورت رسیده که هر چه دوسیه زنها بود بمحکمه خودش می انداخت .
حالا باید دوسیه هارا بگردم و تفتیش کنم » .
آقای میراحمدیان خندیده و گفته بود : « برعکس ، ابلاغی بدفتر کرده بود
که هر دوسیه ای که بکطرفش زنت بسه محکمه فرستاده نشود که یکی از آنها
محکمه خودش بود و الان آن ابلاغ حاضر است و شما توانید دید » این را گفته و آن
ابلاغ را نشان داده بود .

داستان این ابلاغ هم آن بود که حیدر آقا (برادر دکتر شفق) که اکنون
مرده است با زن خود قدس ایران که اکنون زنده است (و چون زن درس خوانده ایست
کتابی هم بزبان بهائیهها نوشته و بچاپ رسانیده) دعوی بهایی می داشتند . روزهای نخست
که من بعدیهر فتم بارها حیدر آقا را در آنجاها می دیدم .
روزی آقای بهرامی معاون وزارت عدایه تلفن کرده مرا خواسته بود .
رفتم گفت : « حیدر آقا شکایت می کند که دوسالست از دست زنش چند شکایت
کرده که هیچکدام به نتیجه نرسیده . ولی زن او سه ماه پیش شکایت کرده که در

سه ماه به مرحله اجرا رسیده . پس این اندازه تفاوت از کجاست؟! . گفتیم : باید بازجویم و نتیجه را آنگاه می‌دهم . چون از آنجا بازگشتم و بجستجو پرداختم دانسته شد این بانو چون باسواد و زباندار است و بیایی می‌آید و می‌رود کارش زودتر پیش‌رفته و بهر حال زن بودن او نیز کارگرافتاده .

برای آنکه باینگونه شکایتها زمینه نماند من ابلاغی بدفتر شعبه یکم فرستادم که از این پس هر عرض‌حالی که یکطرف آن زن باشد بشعبه‌های یکم و چهارم و هفتم فرستاده نشود . در شعبه‌های چهارم و هفتم آقایان احمدامامی و دکتر جوان می‌بودند که جوان می‌بودند . در شعبه یکم خود من می‌بودم که هنوز از جوانی بیرون نیامده بودم . از این فزونتر میخواستم خودم هم باشم که بآندوتن برنخوردم .

چندروز پس از این ابلاغ بود که دیدم یکی از پرونده‌های حیدرآقا و زنش بشعبه یکم آمده . دانسته شد که پیش از آن ابلاغ بوده . با اینحال من نخواستم از سر اندیشه خود برخیزم و در آن ساعت بیپانه رفتن بوزارتخانه پرونده را بآقای حاجی سیدمحمد سعادت که اکنون در وزارت خارجه است واگذاردم که او معاکه کند . اینها چون دلیل و گواهی دارد می‌گویم .

xalvat.com

بهر حال همین ابلاغ بود که آقای میراحمدیان برخ بازجوی بدخواه کشیده او را شرمنده گردانیده بود . با اینحال همان بازجو بیایی می‌دوید و جستجوی چیز هایی می‌کرد که مرا گناهکار تواند ساخت . شریف‌العلماء خراسانی (که اکنون هم سردفتر رسمیست) و طلاق را او داده بود ، آقا شیخ محمدتقی (که او هم اکنون سردفتر رسمیست) و عقد دوم را او خوانده بود ، بازجو بتزد هر یکی از ایشان رفته و فشارها آورده بود که شاید چیزی بزبان من بدست آورد و کارتن نتوانسته بود آن سه تن کارشناس را بآن اداره ویژه خواسته فشار آورده بودند که از سوی احمدی در آن روز بشما سپارش شده . آنان گفته بودند : « نشده » . یکی از آنها (آقای بیکر نکار) که اکنون هم در کارگزینی وزارت عدلیه است چندی پیش خودش بآقای نوربخش داستانرا گفته . گفته بود : « مفتش مرا تهدید می‌کرد که باید بگویی احمدی بمن توصیه کرد و الا حضرت اشرف گفته شمارا بیکار گردانند و من زیر بار تهدید نرفتم و گفتم کسی آنروز بما سفارشی نکرد » .

از این گوشه‌ها نتیجه‌ای که میخواستند بدست نیامد آقای مجدالعلی بوستان که اکنون سردفتر دیوان کشور است در آن روزها اطلاق کارش در پهلوی این اداره ویژه می‌بوده و رفتار این بازجویان را که چهل روز بیشتر این سختگیریها را می‌کرده‌اند و بیرونده‌سازی می‌کوشیده‌اند همه‌روزه با چشم می‌دیده‌است که سپس

روزی خودش بامن گفت .

ما به سرفرازی منست که از آنهمه وکلای عدلیه که برای شکایت از من دعوت کرده بودند تنها یکتن بشکایت رفت و آنهم میرزا جواد نام شاگردفاضل الملک می بود که داستانهایی می داشت . از چهل و دو پرونده که به حکمه انتظامی فرستاده شده بود با آن کینه و دشمنی که رئیس محکمه انتظامی بامن میداشت تنها در یک پرونده ، بگمان خودشان تخلفی یافته و مرا محکوم به «توبیخ» گردانیده بودند که آن حکم بمن ابلاغ شد . من درشتی نشان داده در زبرش نوشتیم: «توبیخ» بکسانیت که این رای را داده اند .

xalvat.com

چون از این راهها به نتیجه ای نرسیدند این بار بکوششهای دیگری برخاستند که داستانش دراز است ولی از آنها نیز چیزی بدست نیامد .

من در همه این کوششها و بدخواهیها بیکبار خاموش ایستاده کمترین پروایی نمی نمودم . بکروزر فتم پیش میرزا رضای نائینی مدعی العموم دیوان کشور که خود او بامن نیک نی بود . گفتم: با آقای وزیر بگویند من باک ندارم که برای من پرونده سازند . زیرا سرانجام این پروندهها بدادگاه خواهد رفت و من آنچه گفتنیست در آنجا خواهم گفت . تنها یک خواهش از آقای وزیر و از شما دارم و آن اینکه جلوا این هابهورا بگیرید و این دروغها که می پراکنید بیابان رسانید . گفتم : یکی از شکایتها اینست که من زنی را که شوهر پیش او میگوید پس از طلاق رجوع کرده بوده گرفته ام . این یک دعوی حقوقیست که باید در دادگاه رسیدگی شود . چرا شاکی را بدادگاه نمی فرستید و بجای آنکار این هابهورا برانگیخته اید ؟

پس از این گفتگو آن اداره را برچیدند . داور نیز «ماده واحده» خود را دنبال نکرد . پرونده هم خوابید .

این بوده داستان بیرون آمدن من از عدلیه و گفتگوی زن که در میان می بوده . این داستانت که بدخواهانی شنیده اند و آنرا با این رنگ انداخته اند که من بناموس زن شاطر حبیب تجاوز کرده ام که دوباره می گویم درست داستان «خسن و خسین دختران معاویه» می باشد .

من نفکم می آید که در برابر چنین دروغسازیهها پاسخ بردازم . در آن هنگام نیز که آنهمه هوجبگری کردند من خاموشی را بهتر دانستم . بدوستان نزدیک خود نیز سخنی نگفتم . آقای باقر طلیمه را بیشتری از شماها می شناسید . این مرد در زمان جوانی از دوستان نزدیک من بوده و اکنون هم در تهرانست . چندسال

پیش‌روزی دیدم می‌گوید: «من باید از شما حلیت بخواهم زیرا آن قضیه زنی را که بزبانها انداخته بودند من هم باور کرده بودم. می‌گفتم: جوانی کرده‌اید و بزنی دل بسته‌اید. ولی چندی پیش یکم هفته رفتم بقزوین. شبی رئیس عدلیه مرا مهمان خوانده بود. سخن از شما پیش آمد و آن قضیه را گفتند. مدعی‌العموم آنجسا آقای میراحمدیان عصبانی شد و گفت: «موضوعی را که نمیدانید چرا صحبت می‌کنید. من خودم مدیر دفتر شعبه یکم بدایت بودم و قضیه را از نزدیک مطلع هستم»، و آنوقت آغاز کرد و موضوع را از اول تا آخر گفت. من حقیقتا متأثر شدم که آن رفتار نامردانه را کرده‌اند»

آقای طلیمه اینرا می‌گفت و خواستش کله دوستانه می‌بود که چرا من در آن چند سال چگونگی را بدوستان خود نگفته‌ام. **xalvat.com** گفت: چون داستانش دراز بوده من بهتر می‌دانستم که با خاموشی بگذرد. بهر حال جای خشنود است که در آن پیش‌آمد کسان پاکدلی همچون آقای میراحمدیان و دیگران با درمیان می‌داشتند که می‌توانند راستی را بگویند.

اما آمدیم بر سر حکم محکمه انتظامی که می‌گویند مرا سه رتبه تنزیل داده، آن دو سال و نیم پس از این کارها بوده و داستانش اینست: روزیکه از عدلیه بیرون آمدم دو چیز مرا می‌آزرد: یکی بیکاری خودم که جواز و کالت نیز نمیدادند. دیگری بیکاری آقای ابوالقاسم احمدی که بگناه مهرورزی با من از عدلیه بیرون رانده شده بود.

دو سه ماه بدینسان گذشت و چون داستان لغو امتیاز داری پیش آمد داور بارو با رفت، و آقای بهرامی که از چندی پیش بوزارت دارایی رفته بود بوزارت عدلیه بازگشته کفیل گردید. من روزی بدیدنشان رفتم. گفتگو از پیش‌آمد رفت و او دلسوزیها نمود. سپس گفت: «شمارا بدلیه نتوانم آورد. جز آن هر خواهشی دارید انجام دهم». گفتم: منم نمیخواهم بدلیه بازگردم. شما بمن جواز و کالت دهید. یکی هم احمدی را بدلیه بازخوانید. گفت: «جواز میدهم. احمدی را هم میخوانیم. ولی باید تا داور بازنگشته دست و پای کند و خودرا بوزارت خانه دیگری انتقال دهد».

این کارها انجام گرفت. من بوکالت پرداختم احمدی نیز خودرا بوزارت خارجه انتقال داد که اکنون هم دو آنجاست. پس از چند ماه که داور بازگشت روزی مرا بوزارتخانه خواندند و آنای زرین کفش که معاون می‌بود چنین گفت: «حضرت اشرف راضی نیست شما و کالت کنید. می‌فرمایند او قاضی است و باید در تحت اختیار



آقای شیشه گر

xalvat.com

وزارت عدلیه باشد. میخواهند شما کار بدهند بدو شرط: یکی آنکه بخارج بروید. شماره رئیس استیفاف فارس خواهیم کرد. دوم آنکه خودتان بدربار رفته از آقای تیمورتاش استرضای خاطر بعمل آورید.»
گفتم: بحضرت اشرف سلام برسانید. من کاری از عدلیه نخواهم پذیرفت. اگر بوکالت راهم ندهید بکار دیگری در بازار خواهم پرداخت.
همه این پیشآمدها در سال ۱۳۰۹ بود که شد و پایان پذیرفت و دو سال ونیم ازرویش گذشت. در زمستان سال ۱۳۱۱ روزی کربلایی حسین آقا فشنگچی (مدیر روزنامه تبریز) که با من از سالها دوستی داشته و آنروزها در پیش رضا شاه از نزدیکان بشمار می رفت بخانه من آمد و گفت: «امروز که نمایندگان مجلس به پیش اعلیحضرت آمدند اعلیحضرت بایشان فرمودند: من میخواهم عیبهای مملکت را بدانم و اصلاح کنم ولی شماها نمی خواهید عیبها را بمن خبر دهید... در این زمینه گله ها کردند. من آمدم از شما خواهش کنم که اطلاعات و نظر خود را در باره عدلیه با اعلیحضرت بنویسید.»

چون درخواست خود با فشاری نشان می‌داد گفتم : چیزی نوشته می‌فرستم. فردای آنروز نامه‌ای بشاه نوشتم در این زمینه که « عدلیه يك دستگاہ بيهوده‌ای بیش نیست. مردم سودی از آن نمی‌برند از یکسوقانونها بیخردانه است از یکسوادور و دوستان ارعدلیه‌را دکانی برای خود می‌دانند و سود و دلخواه خودرا بهمه چیز برتری می‌نهند... » در این زمینه سخنانی نوشتم .

چون میخواستم نامه بدست خود شاه برسد، خودم بدفتر مخصوص رفته با معاون دفتر (آقای میرزا رحیمخان) گفتگو کرده نامه‌را باوسپاردم و جای شکفت بود که همان نامه یارونویسش بنزد داور فرستاده شده بود .

اینرا ازدرون وزارتخانه بمن آگاهی دادند و دانستم که باز کینه جویها در میان خواهد بود . ولی پروا ننمودم . چندی پس از آن روزی آقای علی‌هیئت که مدعی‌العموم استیناف می‌بود پیام داده مرا خواسته بود . رفتم اتاق را خلوت کرد و گفتم : « دیروز رفته بودم بدیوان تمیز ، رفتم باتاق آقای سلطان‌احمدراد و کیل همومی‌دیوان تمیز ، دیدم دوسیه‌ای در جلوش باز کرده ، مرا که دید باحال مصبانی گفت : وزارت عدلیه برای قضات خود باپوش میدوزد . این دوسیه‌را داده‌اند بمن که از روی آن ادعاینامه تنظیم کرده بمحکمه انتظامی فرستم و من چون میخوانم می‌بینم مقصودشان لکه‌دار کردن يك قاضی زبردست است که این دوسیه‌را برایش تشکیل داده‌اند . ولی من زیر بار نخواهم رفت . پرسیدم درباره کیست ؟! گفت : درباره کسرویست که رئیس کل بدایت بوده . گفتم او از دوستان قدیم ماست . من موضوع این دوسیه‌را از زبانها شنیده بودم . ولی باین بی‌اصاسی که شما می‌فرمایید نمیدانستم . گفت : کاملاً بی‌اساس است » .

آقای هیئت این را که گفت پرسید : « دوباره چشده که باز دوسیه کهنه را بیان انداخته‌اند ؟! » من داستان نامه نوشتن بشاه را باز گفتم . گفت : « آقای رادمی‌گفت شما بآن پرونده هم نامه‌های درشت و سخت نوشته‌اید . من عقیده دارم که حالا بجای آنها نامه‌ای بازبان عذرخواهی بداور بنویسید که من خودم بیرم و ایشانرا ببینم و ازخشم پایین آورم » .

xalvat.com

گفتم : این نشدنیست . زیرا من کاربدی نکرده‌ام که از کسی آمرزش بخواهم. کار بد من آن خواهد بود که از داور آمرزش طلبم . آنگاه داور یا محکمه انتظامی چه زیانی بمن توانند رسانید ؟! من که در عدلیه نیستم بیکارم گردانند . محکمه انتظامی اگر همه هشت‌رتبه‌را که میداشتم از من بگیرد کمترین اثری در زندگانی من نخواهد داشت .

پس از سخنان بسیاری برخاستم . آقای راد را من تا آنروز نمی‌شناختم و سپس هم شنیدم او پرونده را از خود باز گردانیده و دریای پرونده جمله‌هایی نوشته که بداور و بوزارتخانه برخورد . این آقای راد اکنون زنده است . همانست که سفیر ایران در مصر می‌بود و چندی پیش گفتگوی معاون بودنش در وزارت فرهنگ میرفت . این نامهارا می‌برم تا دانسته شود که سخنانی که می‌نویسم گواهان بسیار میدارد . بهر حال پرونده به محکمه انتظامی رفت . ادعای نامه ای بمن فرستاده بودند که پاسخی ندادم . زیرا گذشته از آنکه در خور پاسخ نمی‌بود می‌دانستم که با آن کینه‌داور و همچنین کینه رئیس محکمه انتظامی ، پاسخ سودی نخواهد داشت . پس از چندی دیدم حکمی آوردند که مرا سه رتبه تنزیل محکوم گردانیده‌اند . من باز می‌خواستم همچنان بی‌پروایی کنم . ولی با فشار برخی دوستان تجدید نظر خواستم . در تجدید نظر چون از یکسو پرونده بسیار بوج می‌بود و از یکسو از داور می‌ترسیدند سه رتبه را یک رتبه گردانیدند . باین معنی یک رتبه تنزیل را تنفیذ گردانیدند . اینهم داستان محکمه انتظامی و تنزیل رتبه است که بمن داده‌اند . چیزی که در پایان باید بگویم آنست که من بآن یک رتبه نیز گردن نگزاردم و اکنون که بمن حقوق تقاعد می‌دهند از روی همان رتبه هشت است . چیز دیگری که می‌بینم بزبانها افتاده داستان تریاکست که من می‌کشیده‌ام یا می‌کشم . اینرا هم یکی نوشته و دیگران پیایی از او بر میدارند و می‌نویسند . چون در باره آنهم یاران پرسیده‌اند پاسخ می‌دهم : **xalvat.com** همه می‌دانید که تریاک در توده ما رواج داشته ، من هم با آن برخوردی داشته‌ام . تریاک چیز بدی است و بشن آدمی زبان آشکار می‌دارد . ولی چیزی که سلب شرافت کند و بی‌انگهی باشد نیست . بدی هر چیزی را باید با اندازه خودش دانست . نخست بار که من تریاک را دیدم و شناختم در شوستر در زمان گرفتاری بچنگ می‌بود . چون ما گرفتار می‌بودیم و هر روز کارمندان عدلیه بخانه من آمدندی و در شواذن (زیرزمینی) باهم بسربردیم یکی دوتن از آنان تریاک کشیده‌دی . چون گاهی بمن نیز تعارف کردند می‌پذیرفتم و می‌گرفتم . سپس که بهتران آمدم چند بار در خانه‌های ملك الشعرا و وحید دستگردی همان رفتار تکرار شد . یکبار هم در تبریز در خانه حاجی حسین آقا که پانی میهمان می‌بودیم و پس از نارها دیدم یکی دوتن بیخ گوشی سخن می‌گویند . دانسته‌شد برخی میهمانان تریاک خواهند کشید و از من شرم می‌کنند . گفتم : تریاک چیز شرم آوری نیست ، چیز زیانمند نیست . گفتند : گرفتاریست پیش آمده ، ولی می‌کشیم که کم گردانیم و از میان ببریم .

در این جاهاست که کسانی مراد بریزم تریاک یافته و تریاک کشیدند مرا دیده اند و همین دستاویزی شده که بیایی بنویسند . تو گویی من کاری پنهان کرده بودم نه آنان پی برده اند و میخواهند با آشکار اندازند ، یا تو گویی من می گویم هوسی نداشته ام و کارهای هوسندانه نکرده ام .

من خود می گویم : پیش از آنکه باینراه در آیم هوسبازیها نیز کرده ام . خدایا سپاس که هوسبازیهای من از اینگونه بوده . خدایا سپاس که دشمنان ما که شب و روز می کوشند که برای من ایراد ، پیدا کنند پیش از اینها بدستشان نمیرسد . جای بسیار خشنود است که در این کشور بیکه رشوه خواری و ناراستی از در و دیوارش می بارد ، من که در عدلیه در کانون رشوه خواری می بوده ام خدا مرا از لغزش دور داشته است . در این کشور بیکه چابلوسی و پستی گریبانگیر خرد و بزرگ می باشد من با همه آمیزش با چابلوسان و پست نهادان ، آلوده خوی آنان نگردیده ام .

xalvat.com

من اگر بخواهم از آزمایشهایی که چه در باره رشوه و چه در دیگر باره ها برایم پیش آمده بگویم باید کتابی بردازم و در اینجا تنها یک داستان را که چون آقای امام که در اینجا است گواه آن می باشد باز می گویم :

آنسالی که بخوزستان رفتم تازه بشوشر رسیده بودیم که شبی در زده شد و گفتند : « سید هاشم اسپهانی و کیل عدلیه است » . گفتم : ما ایتافی برای میهمان نمی داریم . بگویید فردا بعدلیه بیاید . گفته بودند . دستمالی بر از بول (قران و لیره) داده و گفته بود : « بانصد تومانست با آقای رئیس بگویید از بابت فلان اجرائیه است » .

در خوزستان تا دوسه سال پیش از آن ، عدلیه بودجه دولتی نمی داشته و داوران و کارمندان بایستی از درآمد اداره زندگی کنند . این بوده که هر اجرائیه که داده می شده گذشته از ده یک قانونی بولی نیز بر رئیس عدلیه مییزداخته اند .

تا رسیدن من این شیوه همچنان بازمی مانده . و چون بکروزی پیش اجرائیه ای داده شده بود این بول را از باره آن برای من آورده بوده . ما در آن هنگام بده تومان هم نیازی داشتیم . با اینحال من بخواستم آن بول را بپذیرم و دستمال را برداشته و خودم بدم در رفته گفتم : « چون شما مرا نمیشناختید و این کار را کرده اید نکوهش نمی کنم . ولی از این پس چنین رفتاری نکنید » .

در باره تریاک و باده سخن همانست که در « ورجاوند بنیاد » نوشته ایم . چه تریاک و باده و چه هر چه از اینگونه است بسته به پزشکیست . پزشکان باید زبان



آقای محمد آرین **xalvat.com**

اینهارا باز گویند و مردم را آگاه گردانند . آنچه اکنون پزشکان می کنند و در رادیو سخن از بدیهای تریاک می رانند بسیار بجاست .
مردم باید دستور پزشکان را بنوشند و بنیازند و بکار بندند . باید هر کسی در بند تندرستی خود باشد . ما نیز باید پیروی از پزشکی کنیم . من خود همان رفتار را می کنم و دوست میدارم یاران ما هم بکنند .

وحشیگری بهمن ماه بسود ماسر آمد

مفتاریست که در جشن یکم آذر در تبریز از سوی آقای آزیری
رانده شده چون از بست رسیده در اینجا می آوریم

کسروی

xalvat.com

قبل از ورود در موضوع سخنرانی خود ، این روز به یادگدینی را به تمام یاران
شادباش گفته و تمام برادران از دور و نزدیک درود میفرستم .
خدارا سپاس که در این یکسال بدخواهان ما از گوشه های ناپاک خود جز
شکست هوده ای نبردند ، و مآذمهای محکمی در راه پیشرفت مرام ورجاوند خود
برداشتیم .

در سال گذشته چنانکه آقایان میدانند دشمنان ما کوشیدند و تلاش کردند
و در آن در آذربایجان وحشیگریهایی ظاهر شد. در روز روشن قرائتخانه ما را
غارت کردند و برفقای ما حمله آوردند و آسیب هایی رسانیدند. بدهم بازار شمر گویی
رواج یافت . گفتند و نوشتند ، آنچه از پیشوایان شان یاد گرفته بودند .
ولی تمام اعمال آنها بسود ما و بضرر آنها بسر آمد . آن پیشآمد به ما
نیک فهمانید که يك راه آسانی پیش نگرفته ایم بلکه ما برای پیش بردن این مرام
باید کوشش بسیار کنیم .

ما اول بسختی موانع بی برده و تصور میکردیم امروز و فرداست که بمنظور
نهایی خود نایل گردیم . از این لحاظ هر کس خود را از ما میدانست ، بدون اینکه
آزمایشی در بین باشد .

ولی بعد از آن پیشآمد ما خوب فهمیدیم که این راه ورجاوندی که پیش
گرفته ایم بسیار بزرگ است و چون در يك محیط آلوده ای باید پیشرفت کند به موانعی
برخورد خواهد کرد که ممکن است بسیار بزرگتر و سختتر از پیشآمد بهمن ماه باشد .
یاران پاکدل و پاکدرون ما بهمین مناسبت به کوششهای پایه داری برخاسته
و خود را برای مبارزه با گمراهی ها و پیش بردن خواست خود آماده نمودند .
در اثر آن پیشآمد ، ما یاران خود را بهتر شناختیم و تمام آنها یکی که خود

را از ما می دانستند بوسیله این پیش آمد آزمایش شدند . آنها بیکه تاب تحمل این زحمت کوچک را نداشتند بفوریت از ما بریدند و ما را راحت کردند . این کار برای ما واجب بود ، چه ما یاران خود را برای روزهای سخت تری حتی برای مرگ انتخاب می نماییم . برای چنین انتخابی آزمایشی لازم بود . تنها یاران پاکدل برای ماباقی ماندند که با پشت گرمی تمام کوشیدند و ثابت کردند که پایه این نهضت بادست راهنمای گرامی پاکدینان نه چنان گذاشته شده که با این بادهای مختصر بلرزد .

هر مرامی اگر اول بایک پیشرفت تندی مصادف شود اشخاص استفاده جو ود دور آن را میگیرند و بمردان پاکدل ولایق مجال نمی دهند که در راه آت مرام پاکدلانه بکوشند و از این لحاظ آن مرام پس از بیک پیشرفت تند تنزل کرده و ازین می رود .

xalvat.com

ولی اگر باهمادی اول با مشکلات برخورد نماید و هیچ منفعی در کار نباشد فقط اشخاص پاکدرون در آن جمع شده و پاکدلانه برای پیشرفت آن کوشند .

برای نمونه مرام کمونستی را در نظر بگیریم . آقایان بهتر می دانند که اول باچه مواعنی و باچه دشمنان دژ خوبی رو برو بود ، و همان مواع باعث شد که اشخاص استفاده جو و جاه طلب در آن جمع نشده جوانهای کوشا و پاکدل مانند استالین و دیگران را آزاد گذاشتند ، و آنها هم از سختی و بزرگی مواع دل سرد نشده کوشیدند و منظور خود را که عبارت از چیرگی بر ظلم و جور بود پیش بردند .

پیش آمد بهمنامه به تمام مردم فهمانید که این راه ما بیک راه خدایی است و با هو و جنجال بیک مشت اشخاص تیره درون و نفع برست ازین نمی رود . بلکه افعال و حرکات دشمنان این مرام باعث پیشرفت آن می شود . بخوبی فهمیدند که در مقابل کتابها و پرسشهای عاقلانه ما ، اینها فقط دشنام توانند داد و شعر توانند سرود .

بهر حال تاثیراتی آن پیش آمد در میان توده کرده که اینک فهرست وار یاد می کنیم ؛
۱ - آن پیش آمد تکان سختی به مردم داد و آنها بی را که حتی نام باهماد ما را نشنیده بودند از خواب غفلت بیدار و آنها را وادار کرد که در اطراف خواست ما جستجو نمایند . چه آنها می خواستند بدانند ما چه گفته ایم که طرف حمله بیک مشت آخوند مزدور و بازاریان مفتخور شده ایم . بالاخره رفتند و تحقیق کردند و کتابهای ما را به سه چهار برابر بها در همین تبریز تهیه کرده خواندند و دانستند که ما که هستیم و چه می گوئیم و از میان همین جویندگان اشخاص ارجداری پیدا شد که ما کوششهای بهاداری از آنها انتظار داریم . بکلمه هم هر چند در اثر

سستی خورد بما نه پیوستند اما از صف مخالفین ما جدا شدند ، که عده آنها بسیار بیشتر است .

xalvat.com

۲ - بعد از آن پیشآمد خواه ناخواه يك مجلس بزرگ داورى تشكيل شد که ما همیشه خواهان آن بودیم. در این دادگاه هرآن افکار و اندیشه‌های هر طبقه‌ای از این ۱۴ کیش حلاجی شده بی‌بایی آنها به نظر توده می‌رسد . این جریان نه با خواست یاران ما بلکه خود بخود تشكيل یافته است .

۳ - يك نتیجه آخری که عاید بااماد ما شد فهمیدن قوه طرف خودمان بود . در اصطلاح نظامی اطلاعات از قوای دشمن یکی از مؤثرترین عوامل نبرد است . بدین طریق که طرف همیشه مایل است بفهمد دشمنش دارای چه قوه و چه نقشه و دارای چه وسایل است .

ما هم در این پیشآمد دانستیم که با چه کسانی طرف هستیم و آنها چه اسلحه‌هایی دارند و چه آمادگی می‌نمایند . حتی تمام اشخاص روشنفکر توده دانستند که دشمنان ما يك مشت اشخاص بیچاره بدبخت هستند که در دستشان بجز عصای شکسته تکفیر چیز دیگری ندارند و مهمترین اسلحه آنها فحش و افترا و دروغ می‌باشد . ما خوب دانستیم که در مقابل بر سرشهای ما آنها خوب می‌توانند شعر بگویند ، افترا بینند ، دشنام بدهند ، تکفیر کنند و اگر از اینها کاری بر نیامد (چنانکه نیامد) مانند بیروزان بنفرین بردازند . ما خوب فهمیدیم که اینها فقط در مقابل ما يك مشت بی‌سروپارا جمع می‌کنند و آنها را با پول تطمیع میکنند که آن اعمال وحشیانه را در مقابل سر بازان خارجی اجرا نمایند .

ولی ما بآنها یادآوری می‌کنیم، که ما با این بادهای نمی‌لرزیم و برگفته خود پابرجا می‌باشیم . ما باز کتاب خواهیم سوزانید، چه چاره بدبختی ایران بلکه شرق را در آن تشخیص داده‌ایم . با گمراهیها نبرد خواهیم کرد، چه می‌دانیم مایه سرفرازی ایرانیهایی یکی بودن اندیشه‌هاست .

با این اسلحه‌ها و با این آمادگیها که اینها دارند کاری از پیش نمی‌رود . اینها يك علاج دارند : یا بسؤالات ما جواب بدهند و یا مانند شب پره‌ها در زوایای تاریک و بیغوله‌های تنگ بخزند و جلو پیشرفت ما را نگیرند چه نمی‌توانند و آن تا روزی است که يك دادگاه برای رسیدگی بحسابهای اینها تشكيل نشده و آنهم زود است که هر جا باشند گریبان اینها گرفته شده، و بکیفر خرابکاریهای خود خواهند رسید و ایران و شرق در زیر پرچم و رجاوند با کدینی نفس راحتی کشیده و مقام باستانی خود را در گیتی خواهند گرفت .



آقای آذیری

یکم آذر در شهر ستانها

امسال کوشاد تهران کارتهای یکم آذر بچاپ رسانیده . بهمه شهرستانها فرستاده بود که در هنگام خود در میان یاران بهم فرستاده شده . تلگرافهای «خجسته باد» بسیار از شهرستانها با آقای کسروی (وهمچنان بکوشاد تهران) رسیده که چون بسیار است از چاپ آنها چشم پوشی شده .
xalvat.com چنانکه در دو هفته گذشته آگاهیها بکوشاد تهران رسیده در بیشتر شهرها که یاران ما هستند - از آبادان و مسجد سلیمان و بهبهان و عباسی و هندیجان و قزوین و تبریز و آمل و مشهد و دیگر جاها - جشنهای باشکوه در روز یکم آذر گرفته و گفتارهای بی رانده شده .
بسیاری از گفتارها رویه اش فرستاده شده . ولی چون فرصت کمست از چاپ آنها نیز چشم پوشی شده .

... بدانند که کیفر با آنان نزدیکست

گاهی شنیده میشود فلان آموزگار چون از ماست و در کلاس درس بشاگردان سخن از بدی حافظ و سعدی گفته و یادرباره گمراهیهای کیشی سخن رانده ، رئیس فرهنگ او را تکو هوش میکند و با از کارش بر میدارد .

ما در شگفتیم که چنین چیزهایی را می شنویم . در شگفتیم که پس از سالها هنوز چنین رفتاری را می بینیم . ما تمیذ این رئیس فرهنگها هیچ می فهمند که در هر آدمی نیرویی بنام خرد هست که شناسنده نیک و بد است و هر کسی باید آن نیرو را بکار اندازد و نیکبهارا از بدبها باز شناسد و چون چیزهایی را شناخت و دانست بدیگران نیز شناساند؟ اگر اینرا می فهمند پس با چه دستاویزی آن رفتار را با آموزگاران با کدین می کنند ؟

ماده سالست بدی شعرهای حافظ و سعدی و زیانمندی آنها را می نویسیم و پینایی دلیل می آوریم و تاکنون کسی یم پاسخ نداده - پاسخی نبوده که بما بدهد - با اینحال چه معنی دارد که رئیس فرهنگ آموزگاری را بنام آنکه زشتی شعرهای حافظ و سعدی را بشاگردان گفته بنکوهد یا بیازارد ؟

بجای آنکه ما بگریبانان بچسیم ، و باب پنجم گلستان و ضد مانند آنرا که فرهنگ در بر میدارد بر خشان کشیده بگوییم : شما باین توده خیانت کرده اید ، شما به تیه گردانیدن مغزها و خوبهای جوانان کوشیده اید ، شما افزارهای دشمنان مایید . بجای آنکه ما آنانرا بنکوهیم و سخت در پیشان باشیم آنان جلو افتاده ما را دنبال میکنند .

مانند همین رفتار و ارو نه در اهواز از برخی افسران سرزده که بما آگاهی رسیده . دزدها و گوربهرایی که از آشفتنگی کشور فرصت یافته برخت افسری در آمده اند بجای آنکه جوانان غیرتمندی بگریبانان بچسبند و پشت گرد نشان زده بگویند: « شماها دزدهای پستید ، اینر خترا چرا بوشیده اید؟ » ، آنان گستاخ گردیده بنام هواداری از حافظ و سعدی یا پشتیبانی از ملایان و صوفیان بازار جوانان برخاسته اند .

ایشها کیفر را از خود دور دانسته بدینسان گستاخ گردیده اند . ولی بدانند کیفر

با آنان بسیار نزدیکست xalvat.com دفتر پرچم

